

الاعلام فی نصوص القرآن

و زمین قدمگاه منست پس خاتم از برام بنا نموده باشد کجاست و مکان از ام من در کجا دیده خداوند میفرماید که دستم
همراهمیزها را ساخته است و تمامی آنها موجود شده نهایت با این خواهم نگرینت و فغیر شکسته روی که بسبب کلام من
مبارز و لیکن حضرتنا علی در خانهای مصنوعی دستها ساکن نمیشود چنانکه فری گفته است چون مضمون این آیات قبله
مواضعت داشت با برهان عقلی مؤول شده است آیات کثیره غیر محصوره که مشعر بیکانست از برای خدا یعنی تبارک و تعالی
اطلبه و اهل کتاب بضموا موافقت با مسلمین در این تاویل پس این امر بیتم ظاهر و آشکار میگردد که کثیره مانده مخالف باشد
با برهان عقلی واجبست ارجاع او بطلیبی که موافق باشد با برهان عقلی و اعتنا نمیشود بکثرت کثیره در صورت مخالفت
برهان چنانچه مخفی و مشهور نیست بر شخص بصیر پس تاویل و تطبیق کثیره واجبست با قلیل در این صورت پس چگونه تاویل
نمیشود در صورتیکه کثیره موافق و قلیل مخالف باشد با برهان عقلی پس در این صورت تاویل با لیدانه واجبست **آخر چهارم**
در امر ششم دانستی که خدا شبه و صورت ندارد و در عهد جدید نیز در مواضع حدیده تصریح شده است که رؤیت و دیدن خدا
امکان ندارد در آیه (۱۱) از باب اول از انجیل یوحنا این خود مکرر دیده است (۱۱) **لش هیچ لای خویلی لاله منی خدا را هرگز**
کسی ندیده و در آیه (۱۲) از باب ششم از رساله اول پولس بنیمو و اوس این خود مکرر دیده است (۱۲) **و کش من بقیش لیلی خویوه**
او پ لیه ماصی خیر یوه یعنی واحدی از انسان خدا را ندیده و نمیواند دید او را تا ابد لا با و در آیه (۱۳) از باب چهارم از رساله
اول یوحنا (۱۳) **کسی هرگز خدا را ندید پس از این آیات معلوم و مفهوم میشود هر کس بکمر مرده و دیده شود خدا نخواهد بود هرگز**
اگر چه در کلام خدا و یا انبیا و یا حواریین لفظ الله و مثل آن بر او اطلاق شده باشد پس مغرور نشود کسی بخیر لفظ **الله** و اذعان نماید
که تاویل مجاز است از کتاب مجاز چنانچه نیست زیرا که قائل شدن بجاز واجبست در وقت قرینه مانده از آرا و حقیقت بخصوص
زمانیکه برهان قطعی دلالت بر منع داشته باشد بل اطلاق این الفاظ بر غیر الله بوجه مناسبی در عقل خود شده است در کتب
مثلا اطلاق این الفاظ در بیج کتاب منسوب بموسی علیه السلام بر بعضی ملائکه برای ظهور جلال خداست و در آنها از یاد تراز غیر آنها
درباب بیست و ششم قول **الله** سبحانه یعنی از غیر خروج با این نحو وارد کرده است (۲۰) **اینک فرشته زاد در حضور تو میفرستم تا**
اینکه تو را بر سر راه نگاه دارد و تو را نمک آنکه حاضر ساخته ام بیاورد (۲۱) **از و با حذر باش تا از او را بشنوی و او را غضبناک**
مکن زیرا که عصیان شما را عفو نخواهد نمود چونکه اسمم در اوست (۲۲) **زیرا که فرشته من در حضور تو خواهی بود با تو و**
حیثان و پرزبان و کتفان و حیوان و بیوسیان خواهد آورد و من ایشان را قطع خواهم نمود انھی قول و اینک فرشته زاد در حضور
تو میفرستم و همچنین زیرا که فرشته من در حضور تو خواهی شده نصر صریحند در اینکه با بنی اسرائیل بیرفت در سنون بر در روز
و در سنون ایش در شب فرشته بوده است از فرشتههای خدا و لفظ الله بر او اطلاق شده است چنانچه غیر بی مطلع خواهی کرد چنانچه
ظهور جلال خدا در او چنانچه ظاهر و آشکار میگردد از قول الله سبحانه و تعالی چونکه اسمم در اوست و اطلاق این لفظ در مواضع
غیر محصوره بر ملت شده است و همچنین بر انسان کامل بلکه بر انا داناس بلکه بر شیطان رحیم بلکه بر غیر ذوی العقول بضموا از بعضی
مواضع نفس پر این الفاظ معلوم است و در بعضی مواضع میان کلام دلالت دارد بچستی که مشبه نمیشود امر من با نظر در نظر اول
معلوم میشود که مقصود از لفظ الله و امثال ذلك ذات مقدس باری نمیشد آگاه باشد که میخواهم شواهد این باب را از برای تو نقل
نمایم و نقل خواهم نمود در این باب عبارات کتب عهد عتیق را از ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در ۱۸۵۳ مطابق ۱۲۳۳ هجری و عبارات
عهد جدید با ارفا و سیه مطبوعه لندن و مشتمل بر جمیع عبارات موضع مستشهدات نقل خواهم نمود بلکه آیات مفصوده و نقل
نموده و آیات غیر مفصوده را نیز خواهم نمود پس کو ششم در باب (۱۷) از سفر تکوین با بن یوحنا و بیان کشته است (۱) و هشتم
برام بود و نه ساله بود خداوند برام مرگ شده و باز گفت که من خدای قادر شستم در حضورم ساوک نموده کامل شود (۲) و آبرام
بر روی خود افتاد و خدا با او تکلم شده گفت (۳) نسیه من اینک عهد من با تو است که در راههای بسیار خواهی بود (۴) و عهد

نور ساری

باب سیم از کتاب انبیا

خود زامیان من و تو درم با ذقیرات بعد از نور فرهای ایشان بجای عهد دائمی استوار خواهم نمود تا اینکه از برای تو و برای ذقیر
تو بعد از تو و خدا باشم (۱) و برای تو و ذقیر تو بعد از تو با بر آن که در آن بیگانگی میباشی یعنی تمامی زمین کنعان را بوزانت دائمی خواهم
داد و ایشان را خدا خواهم بود (۲) و دیگر خدا با برهم گفت که تو عهد مرا نگاه خواهی داشت و ذقیر تو بعد از تو نور فرهای ایشان
(۳) و خدا با برهم گفت الخ (۴) و با برهم خدا گفت الخ (۵) و خدا گفت تحقیق زنت (۶) و خدا با برهم تکلم را با تمام رسانید
از نزد او صعود نمود آنهایی پس در این عبارات لفظ الله و رب و الله بر ملک اطلاق شده است و خود او هم فرمود من خدای قادر و
برای تو و ذقیر تو و خدا خواهم بود چنانچه بی بی و همچنین امثال بن الفاظ در باب (۱) از سفر تگوبن بر ملکی اطلاق شده است که
از برای با برهم علیهما نظر هر شد با د و ملک دیگر و او را بشارت دادند بولادت سحر و سحر را دهند بخیر از شهر لوط و چهارده فرسخ
بگذریش و در باب (۲) از سفر مذکور در حال یعقوب علیه السلام زمانیکه مسافر است بشهر خال خود کلابان با بن خود مرقوم
گردیده است (۱) پس یعقوب از بر شمع بیرون آمد و بخاران روانه شد (۲) و بجای رسید که در اینجا بیثوره نمود زیرا که آفتاب
فردی بر رفت و در سنگهای ای نمکان گرفتار بجهت با این گذاشته و هاجنجا خواهد (۳) پس بجواب بد که اینک نزدانی بر زمین بر آگشته
سرس باستان میجورد و اینک فرشتگان خدا از آن بیالای و زیر میفرستند (۴) و اینک خداوند بر آن استاده گفت من خدای خدای
پدرت با برهم و هم خدای اسحاقم این زمین که بر آن میخوابی بنو ذقیر تو میدهم (۵) و ذقیر تو ما ندانم خال که زمین گردیده و مغرب شرق
و شمال و جنوب منست خواهند شد و هم از تو و ذقیرات تمامی قبایل زمین منبر خواهند شد (۶) و اینک من با تو ام و هر جا نیکو کردی
تو را نگاه داشته باین زمین باز پس خواهم آورد و تا بوقتی که آنچه بنویکنندم بجا آوردم تو را بخواهم گذاشت (۷) و یعقوب از خواب بیدار
بیدار شده گفت بدرستی که خداوند در این نمکان است و من ندانم پس فرسیده گفت که این نمکان چه نمکان است این نیست مگر خانه
خدا و اینست دروازه آسمان (۸) پس با ملاذ آن یعقوب سحر چیزی نموده سنگی که بجهت با اینش گذاشته بود بر گرفتار و از چون عود
نصب نمود و دروغ بر سرش ریخت (۹) و اسم این نمکان را بیت شیل گذاشت اما اسم آن شهر را کلابا لوز بود (۱۰) و یعقوب نذر کرده
گفت اگر خدای خدای من نایشد و مراد ذقیر که مردم محافظت نماید و برای خودن بمن نان و برای پوشیدن لباس بدهد (۱۱)
تا اینکه بجا نریدم بسلامت برسم خداوند مرا خدا خواهد بود و این سنگی که چون عودی نصب نموده ام خانه خدا خواهد بود
از هر سیر بمن بدهی بقیه عشر را تا بنومیدم آنهایی و در باب سوم یکم از سفر مذکور بویل یعقوب علیه السلام در خطاب برهای خود
لیا و در اینجیل با بن خود مرقوم گردیده است (۱) و فرشته خداوند در خواب بمن گفت که ای یعقوب گفتن ایک حاضریم (۲) پس او گفت
حال چنانست که از یکشا الخ (۳) من خدای بیت شیلم که در اینجا است و از رخ زدی و از برایم دعا بخوانند زکری حال بر خیز و ازین زمین
بیرون آمده بزمن خوشوندانت مراجعت نما و در باب سیم و دوم از سفر بر بنو یحیی مدکور کرده است (۴) و یعقوب گفت که
ای خدای پدرم با برهم و خدای پدرم اسحق خدای وندی که بمن گفتی که بزمن خود و خوشوندانت برگرد که با تو تکیه خواهم کرد (۵)
و تو گفتی که البته تکیه بنویخواهم نمود و هم ذقیر تو را مثل ربک در آنجا از بسیاری نتوان شمرد خواهم نمود و در باب سیم و پنجم از سفر
مذکور با بن خود مرقوم گردیده است (۱) و خدا یعقوب گفت که بر خیز و بیت شیل برو در اینجا ساکن شو و من بجز این برای خدا
وقت فراز کردنت از حضور صبور برادرش بنومودار شد (۲) پس یعقوب بخانه مراده و تمامی آنانکه همراهش بودند گفت الخ
(۳) که بر خیزیم و بیت شیل برویم تا در اینجا مدیحی را برای خدا بگردانیم که در روز نکاتیم استجابت نمود و در ذقیر که رفتم با من بود ایشان
(۴) و یعقوب بلوز که بیت شیل است در زمین کنعان آمد و تمامی قومیکه همراهش بودند (۵) و در اینجا مدیحی ساخت تا نمکان
شیل بیت شیل نامید زیرا که در جین فراز کردنش از حضور برادر خود خدا او را نمودار شد و در باب (۶) از سفر مرقوم چنین گفت
نا فر است (۷) و یعقوب بیوسف گفت خدای قدر در شوز و دولا یث کنعان بمن نمودار شد و بمن برکت داد (۸) و بمن گفت که
ایند برزایس یار بگردانم و نور اصحابی خلیع آفتابها میسازم و این زمین را بدو و ذقیر تو بعد از تو بجهت میراث ابدی خواهم داد آنهایی

بگویند

الأعلام في نصر الإسلام

پس از آیه (۱۱) و (۱۳) از باب (۳۱) ظاهر و آشکار میگردد آنکه بر یعقوب علیه السلام ظهور و تجلی نمود و وعده اش داد و یعقوب علیه السلام عهد و پیمان نمود با او ملکی بوده است لفظ خدا و خداوند بر او اطلاق شده است در عبارات مذکوره ز یاد از هر موضع و اعمال گفت منم خدای برهم پدر تو و اسحق و یعقوب هم گفت در حق ملک با خدای پدرم برهم و خدای پدرم اسحق و ایضا یعقوب در حق او فرمودای خدا و خدای پدر و امثال این عبارات چنانچه می بینی و در باب (۳۲) از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است (۲۴) و یعقوب بنفهای باقی ماند و شخصی تا طلوع فجر او را مضارعت نمود (۲۵) و هنگام دیدنش که (یعقوب) غالب نامید گفت زان او را مس کرده و گفت زان یعقوب سب شد و قتی که با او مضارعت نمود (۲۶) پس آن شخص گفت که اسم تو چیست و او گفت یعقوب (۲۷) پس او گفت اسمت دیگر باره یعقوب گفته شود مگر اسرائیل زیرا که مثل سرتو را بخدا بودی و بر مردمان نیز غالب میانی (۲۸) پس یعقوب از او سوال نموده گفت نمثا اینکه اسم خود را بگوئی و او گفت که از چه سبب است که اسم مرا میپرسی و او را در انجا برکت داد (۲۹) و بعضی اسم آن مکان بنویسند خوانند زیرا که گفت خدا را و برود پدرم و جانم و هانیافته است انشی درین کشتی کبریا یعقوب علیه السلام ملکی بود و بدان وجهی که گفتیم و الا لازم میاید که خدای بنی اسرائیل در غایت عجز و ضعف باشد چنانچه که تا صبح با یعقوب علیه السلام مضارعت نمود و بدو در جمله بر او غالب نشد و کلام هوشع پیغمبر در باب دوازدهم از کتابش در حق حضرت در این باب و کلام هوشع باین نحو در یافته است (۳) برادرش داد دریم از پاشنه اش گرفت و با قوتش با خدا کامیاب شد (۴) بلکه با فرشته کامیاب گردیده و در شد که بر کتان و پرا انما نمود و در بیت ایل یافت و در انجا با ما گفت که در انشی و در باب (۳۵) از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است (۱) و خدا دیگر یعقوب نمود از شد در جانی که از پد ز آدم باز آمد و او را برکت داد (۱) و خدا با او گفت که اسمت یعقوب است دیگر یعقوب خوانده نشود مگر اینکه اسمت اسرائیل خواهد بود و اسم او را اسرائیل خوانند (۱۱) و هم خدا را برکت که من خدای پدرم با و رو بسیار شود قوم بلکه جماعت قومها از نوصاد در میشوند و از صلب تو ملوک بیرون خواهند آمد (۱۲) و زمین که با برهم و با اسحق داده ام بنومیدم و بدو نیز تو بعد از من زوا پنز من را میدم (۱۳) و خدا دو مکان نیکه با تو تکلم نموده بود از نزد او صعود نمود (۱۴) و یعقوب در مکان نیکه با تو تکلم شده بود سنونی یعنی سنونی از سنک بر پا نمود و بران قربانی ریختی و بخت و هم روغن را بران مالید (۱۵) و یعقوب اسم آن مکان نیکه خدا با و در انجا تکلم شده بود بیت ایل خوانند انشی و آنکه بر یعقوب ظاهر شده بود همان ملک مذکور بود که در بیخ موضع لفظ خدا بر او اطلاق شده است و هم یعقوب بر آن گفت که من خدای پدرم و در باب (۳) از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است (۲) و فرشته خدا و نماز میان بوئدر در شعلة آتش با و نمودار شد و نکرست و اینک ان بوئر با قش شعله و بود اقا بوئر فانی نمیشد (۴) و خدا و ند چون دید که بان طرف از برای نکرستین کردید خدا و بر از میان بوئر او از داد و گفت ای موسی و او دیگر گفت که اینک حاضریم (۵) و دیگر گفت که من خدای پدرم برهم و خدای اسحق و خدای یعقوبم و موسی بوئر خود را پوشید زیرا که از نکرستین بخدا نرسید (۶) و خدا و ند گفت بجهت مصیبت قوم خود را در مصر دیدم (۱۱) و موسی بخدا گفت آلی (۱۲) خدا فرمود البشر با تو خواهم بود و این برایت علامت خواهد شد که نوزاد فرستام هنگامیکه این قوم را از مصر بیرون آورده باشی خدا را بر این کوه عبادت خواهد کرد (۱۳) پس موسی بخدا گفت اینک وقتی که بینی اسرائیل میرسد و ایشان بگویم که خدای پدران شما را بشما فرستاده است و ایشان بمن بگویند که اسم او چیست با ایشان چه بگویم (۱۴) و خدا موسی گفت که من ان هشتم که هشتم و دیگر گفت یعنی اسرائیل چنین بگو که ایهیه (یعنی من هشتم) مرا بشما فرستاده است (۱۵) و خدا دیگر موسی گفت که بینی اسرائیل چنین بگو که خدا و ند خدای پدران شما خدای برهم و خدای اسحق و خدای یعقوب را بشما فرستاده است ابا اسم من همین است و ند کرده من دهر بدهر اینست (۱۶) برو و بشما بخوان اسرائیل را جمع کرده با ایشان بگو که خدا و ند خدای پدران شما خدای برهم و اسحق و یعقوب بمن نمودار شده گفت که بجهت بشما تو جبر نمودم و آنچه که بشما واقع شد در مصر دیدم انشی

معنی است

باب سیم از کتاب انجیل

همین است آنکه از برای مونس علیهما السلام ظاهر شد و با او تکلم نمود و گفت منم خداوند خدای پدران شما خدای برهیم و خدای اسحق
 خدای یعقوب بعد گفت من آن هستم که هستم که این ترجمه ایه اشرا فیه میباشد پس از آن مونس گفت بنی اسرائیل چنین
 گوید که ایه فرشتا فرستاده است و فرمود اسم من همین است و تذکره من در هر بدهر است و خداوند خدای پدران شما خدای
 برهیم و اسحق و یعقوب بمن نمودار شد ملکی بوده است و در بیست و پنج موضع بلکه زیادتر لفظ خدا و خداوند بر او اطلاق شده
 بدلیل بر اینکه ملک بود همان صد و ایه دوم است از همین باب که مترجم نفس و ترجمه فرشته نموده است و عیسی علیه السلام نیز لفظ
 خدا و الله را بر اسم ملک اطلاق نموده است چنانچه مرش نقل نموده است در باب دوم از انجیل خود و متی در باب بیست و دوم
 و لوقا در باب بیست و نهم قول مسیح علیه السلام را در خطاب بصد و قبان که باین نحو تحریر نموده اند در کتاب مونس بخوانند اید در ذکر پوئیه چگونه
 خدا او را خطاب کرده گفت که من خدای برهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب انتمی بالفاظ مرش و گفتیم که این ملک بوده است
 از آنکه اکثر مترجمین از فارسی و غیره بدل لفظ خدا فرشته نوشته اند و علت اطلاق این لفظ بر ملک همانست که در پیش گفته شد
 و ایه اول از باب هفتم از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است (۱) و خداوند مونس گفت که بین تو را برای فرعون خدا نصب کرد
 و نیز در وقت هرون از جانب تو پیغمبر خواهد بود و ایه (۱۴) از باب (۴) از سفر خروج باین نحو تحریر گردیده است (۱۴) و او از
 جانب تو (یعنی هرون از جانب مونس) پیغمبر خواهد گفت و او از برای تو بجای دهان خواهد شد و تو از برای او بجای خدا خواهد
 بود انتمی پس در این دو ایه لفظ خدا در حق مونس علیهما السلام واضح گردیده است و از همینجا ترجمه بود بر مسیحین در این عقیده
 ظاهر و آشکار میگردد زیرا که با وجود اطلاق ایشان محبت ذات حق مونس و ترجمه او بر سایر انبیا مقتضای این اقوال نشده
 که انجیل بر امر نبی الوهیت و ربوبیت برسانند و در باب (۱۳) از سفر خروج باین نحو مرقوم گردیده است (۲۱) و خداوند
 پیشاپیش ایشان وقت روز در سنون ابرتا اینکه ایشان را رهبری نماید و وقت شب در سنون آتش تا اینکه ایشان را متوجه سازد
 مهربان که روز و شب زاهی باشند (۲۲) سنون ابر وقت روز و سنون آتش را وقت شب از حضور قوم بر نه داشتند
 در باب (۱۴) از سفر مژد کوریا باین نحو مرقوم گردیده است (۱۹) انگاه فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل مرفت بر کشته از عقب
 ایشان روانه شد و همچنین سنون ابر یک پیش روی ایشان بود در عقب ایشان (۲۴) و در باب سحری واضح شد که خداوند
 از سنون آتش بار روی مصریان نکر سینه اردوی مصریان را مضطرب گردانید انتمی و اینکه پیش روی بنی اسرائیل در
 سنون آتش و سنون ابر مرفت ملکی بوده است چنانچه در ایه (۱۹) تصریح باینطلب شده است که می بینی و حال آنکه لفظ
 یهوا و الله و رب و خدا و آله بر او اطلاق شده است و در باب اول از تورات مشتی باین نحو مسطور گردیده است (۳)
 خداوند خدای شما که پیش روی شما روانه است او است که برای شما جنگ خواهد نمود موافق هر چه که جهت شما در نظر شما در
 بجای آورده بود (۳۱) همچنین در بنیایان که در انجا مشاهده کردی که خداوند خدای تو تو را چون کسیکه پدر خود را میبرد تو را
 در تمامی راهی که رفتی تا رسیدن شما با همگان برداشت و در این کار بخداوند خدای خودتان ایمان نیاورد بد (۳۳) که او
 پیشاپیش شما در راه روانه شد تا اینکه وقت شب آتش و وقت روز باران برای شما مکان را در زمین را تفحص نماید تا که راهی که
 در آن بایست بروید بشما بنماید انتمی پس اطلاق لفظ خدا در سه موضع بر ملک مذکور گردیده است زیرا که ملکی بود که پیش
 بنی اسرائیل مرفت و با لشکر مصر مقاتلت میکرد و در باب (۳۱) از سفر مژد کوریا مرقوم گردیده است (۳) خداوند خدای
 تو است که در حضور تو عبور و می نماید الخ (۴) و خداوند چنانکه بسچون الخ (۵) و خداوند ایشان را بشما تسلیم خواهد کرد (۶)
 قوی و دلیر بوده از ایشان نرسان و هر اسان مشوبد زیرا که خداوند خدایت با نور وانه میشود و از تو غفلت نکرده تو را و انتمی
 گذاشت (۱) و خداوند در حضور تو می رود و او با تو خواهد بود الخ و در این الفاظ نیز لفظ خدا و خداوند بر ملک مذکور
 اطلاق گردیده است و ایه (۲۲) از باب (۱۳) از کتاب قضاة در حق آنکه با ما نوح و ریش تکلم نمود و ایشان را پسر ایشان

و از این

الأعلام في فضل الإسلام

ذاد باین نحو واقع گردیده است (۲۲) و مانوح بر نش گفت که البته مهمیزم زیرا که خلا و انکران شدیم و نصیح شده است
در پایه (۳) و (۹) و (۱۳) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۲۱) از همین باب که متکلم قریشیه بوده است نه خدا و لفظ خدا بر او اطلاق
شده است در پایه (۲۲) و ایضا اطلاق این لفظ بر ملک آمده است در باب (۶) از کتاب شعبان و باب (۳) از سفر شویب
اول و باب (۱۴) و (۹) از کتاب خرفیال و باب (۷) از کتاب غاموص و پایه ششم از زبور (۷) باین نحو مسطور گردیده است
(۶) من کفتم که شما خدا بان اشد و تمامی شما پسران منعال اشد انشی پس در این موضع لفظ خدا بان و پسران منعال بر عوام
اطلاق گردیده است تا چه برسد بخواص و در باب (۴) از رساله دوم پولس بفرزانیان باین نحو مرقوم گردیده است (۳)
لیکن اگر بشارت ما مخفی است برها لکن مخفی است که در ایشان خدای این جهان فهمی به ایمان نشان ترا و کور دانیده که مبادا
شکل بشارت جلال سبح که صورت خلاست ایشان ترا روشن سازد انشی و مراد از خدای این جهان شیطان ملعونست بنا بر
اعتقاد خود علمای پروتستانت پس لفظ خدا بر شیطان اطلاق شده است بنا بر اعتقاد خودشان تا چه برسد با انسان و
اینکه گفتیم بنا بر اعتقاد خود علمای پروتستانت زیرا که تمامی ایشان لفظ خدای این جهان را نصیر شیطان مینمایند تا اینکه نسبت
احمال قیصر را بخدا نداده باشند با جمیع که خدا را خالق اکثر زندانند لیکن موافق کتب مقدسه ایشان خدای خالق شرست بقیان خود
بالله و شواهد بنطلب در عقده سرگذشت و در باب هفتم نیز خواهد آمد لیکن در اینجا گوئیم پایه (۷) از کتاب شعبان
باین نحو مرقوم است (۷) مصور نور و خالق خلقت و صانع سلامت و مشرب خمر منکر خدا و ندیم بجا آورنده تمامی این پیغمبران
و مقدس التصاری در باب (۲) از رساله دوم خود بتسالو نیکنان باین نحو مرقوم نموده است (۱۱) و بدینجهت خدا بدیشان
گمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند (۱۲) و انقوائی شود بر همه کسانیکه راستی را باور کرده اند بلکه راستی شادمانند
و چون اعتقاد ایشان همانست که ما گفتیم و مقصود ما هم الزام ایشانست پس مراد حاصل است که لفظ خدای جهان اطلاق
بر شیطان شده است و پایه (۱۹) از باب (۳) از رساله پولس ببلیتیان باین نحو مرقوم شده است (۱۹) که انجام ایشان هلاکت
و خدای ایشان شک و افتخار ایشان در تنک ایشان و چیزهای دنیا را اندیشه میکنند انشی پس مقدس التصاری لفظ خدا را
بر شک اطلاق کرده است و در باب (۴) از رساله اول یوحنا باین نحو مرقوم است (۴) و کسیکه حجت غیبنا بد خدا را
نمیشناسد زیرا که خدا حجتست (۱۶) و ما دانسته و باور کرده ایم ان حجتی را که خدا با ما نموده است خدا حجتست و هر که حجت
ساکنت در خدا ساکنست و خدا در وی پس یوحنا حجت را با خدا متحد دانسته است و در دو موضع دیگر گفته است که خدا
حجتست و بعد اثبات تلازم نموده است مابین حجت و خدا باین نحو که گفته است و هر که در حجت ساکن است در خدا ساکنست
و خدا در وی و اطلاق لفظ خدا و خدا بان بر بن و بنها بسیار است در کتب مماوتیه و بجهت شهرت و کثرت احتیاج بنقل شواهد زیاد
و همچنین اطلاق رب بمعنی مخدوم و معلم بسیار بسیار است غنی از نقل شواهد است و در پایه (۳۹) از باب اول از انجیل یوحنا
لفظ رب باین نحو نصیر شده است (۳۹) چه میخواهد بد و گشتند بر معنی ای معلم در کجا منزل مینمائی انشی و چون اینتراب را
در دست دانسته و فهم نمودی و از روی دقت این شواهد را ملاحظه فرمودی از برای تو بصیرت نامه حاصل شد که از برای حافظ
جایز نیست که از اطلاق این الفاظ بر مسیح علیه السلام دلالت نماید بر الوهیت نجاب که او الله و با این الله است نعوذ بالله و بحمد
او با اطلاق طافل نمیتواند جمیع براهین عقلیه قطعی و دلائل نقلیه را ترک نماید و الا لازم میاید که ملک و موسی و جمیع
عوامهای دنیا و معلمان و مخدومان و شیطان و شکم و حجت خدایان او باشند و مشرکین هند و صوفیه غیر ازین نمیکوبند
نعوذ بالله من الضلاله و الجهالة **و امریکم** آنکه وقوع مجاز در غیر مواضعی که ذکر آن گذشت در امریتیم و چهارم بقا
بسیار است در کتب عهدین مثلاً خداوند و صده داد جناب بر هم علیه السلام را در تکثیر و یاد کردن اولاد او باین نحو در پایه (۱۶)
از باب (۱۳) از سفر تکوین (۱۶) و ذرتی نور امثل خاک زمین خواهم نمود که هر که خاک زمین را خواند شمردند و نور ام تواند

باب سیم در بیان اثبات

شرح و ایه (۱۷) از باب (۲۲) از سفر مذکور باین نحو میبود است (۱۷) بنا بر این آیه تو را برکت خواهم داد و نذرته نورا
مثل ستاره های آسمان و مانند ربکی که در کار دریاست بسیار زیاد خواهم کرد ایندیگر ذوقه نود و نوزده های دشمنان را
عبراث خواهند گرفت و همچنین بعضی از ایشان را و عده داد باینکه مثل تو مثل ربک بیایانها خواهد بود چنانچه در امر چهارم
گذشت و حال گوئیم که اولاد این دو بزرگوار بمقدار حد ربک رطل ربک نبودند و بیاید در هیچوقت از اوقات تا چه برسد بمقدار
ربکهای کفار و دباوریکهای روی زمین و ستاره های آسمان و در حق زمین که خدا و عده داده بود که او را بسوی اسرائیل
بدهد و ایه (۱) از باب (۳) از سفر خروج و در غیر آن آیات باین نحو واضح گردیده است (۱) بخصوص اینکه ایشان را
از دست مصریان رها کند ایشان را از زمین بر زمین نیکو و وسیع بر زمین که شپرو و شهد جبار نیست بر آدم فرود آمدن آنها
مختصا و زمین نیست در دنیا که مقصود باین صفت باشد که شپرو و شهد از او جاری شود و در باب اول از توره مشق باین
نحو واضح گردیده است (۲۱) ما تا بجای برائیم که برادران ما را که گفته اند و گفته اند که این قوم از ما بزرگتر و بلند
تا بالا ترند شهرهای ایشان بزرگ و تا با آسمان محصور الخ و در باب (۹) از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است (۱)
ای اسرائیل بشنو و امر و از اذن عبور مینمائی تا داخل شده اوقا میگردد از تو عظیم و نیرومند ترند و شهرهای بزرگتر
تا میان محصور نیست بمصر و نوری و در زبور (۷۸) باین نحو مسطور گردیده است (۵) نهایت خداوند مثل کسیکه
از خواب و مثل هیلوا اینکه از شراب میخوشد بیدار شد (۷) و دشمنان خود را بعقب جازده بر ایشان رسوا و ابدی
گذاشت و در آیه (۳) از زبور (۱۰۴) در وصف خدا باین نحو مسطور گردیده است (۳) آنکه بالا خانه های
خود را در میان آنها اداستد مینازد و ابرها و اعتراده اش نموده بر آلهای با دروازه است و کلام یوحنا ای لاهوتی ملوق
و پراز جبار است و که کلمه اینست از کلمات او که محتاج بنا و بل نباشد چنانچه مخفی نیست بر مطالعه کننده انجیل و رسائل
و مشاهدات او و ما در اینجا آگفا میگیم بنقل یک عباوت از عبارتهای او و گوئیم در باب (۱۲) از مکاشفات خود چنین
گوید (۱) و علامت عظمی در آسمان ظاهر شد زنی خورشید را در بر کرده و ماه ز پرپایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره
(۲) و حامل بود از در دوزه و عذاب را از آن فریاد بر میآورد (۳) و علامت دیگر در آسمان بدید آمد که اینک از دهها
بزرگی سرخ قام که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرها پش هفت آفر (۴) و دمش ثلث کواکب آسمان را کشیده آنها
بر زمین ریخت و از دهها پیش از آن که میزایدی ایشان را چون بگوید فرزند او را بیاعد (۵) پس زایش فرزند نو بر آ
که هر آینه های زمین را بعضی از این حکمرانی خواهد کرد (۶) وزن بر بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی از برای
از خدا میپاشد است تا او را بعد از هزار و دویست و شصت روز بپروند (۷) و در آسمان جنگ شد میگاشل و
فرشتگان با او در جنگ کردند و از دهها فرشتگان جنگ کردند (۸) ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان در آسمان
دیگر یافت نشد تا آنوقت باین کلام در ظاهر معنی ندارد هرگاه تا و بل نشود قطعا حالت تا و پیش هم بعد است در
اول و هله بنظر نیاید انشاء الله در باب هشتم (۸) این آیات تا و بل نموده و خواهیم گفت که مقصود از این زن فاطمه زهرا
سلام الله علیهاست و آفتاب پیغمبر است و ماه امیر المؤمنین و دوازده ستاره دوازده امام سلام الله علیهم اجمعین
بشریحی که خواهد آمد انشاء الله و اهل کتاب با آن مذکوره و امثال اینها را یقینا تا و بل مینمایند و مفر و معترفند بکثرت
و نوع عجاizat و کایات و استعارات در کتب ما و تیر و صاحب رشدا الظالمین الی الکتاب المقدس المؤمن در فصل (۳)
از کتاب خود چنین نوشته است و اما اصطلاح کتب مقدسه پس بدوستی صاحب استعارات و آفره خامضه
مخصوص عهد عتیق پس از آن گفته است و اصطلاح عهد جدید باین استعاره است باینکه مخصوص سمارت تبارک و تعالی
ما و آراء کثیره فاسده مشهور گردیده است زیرا که بعضی معین نصاری فرمایان اثبات مسیح را بشرح حریفی شرح نموده اند

توحید و ابطال التثلیث

و از برای همین بعضی امثال را مقدم بنمایم تا بنمایان امثال که تاویل استعارات حرفی صواب و راست نیست و این تاویل
قول مسیح از هر دو پس بر وی بگویند بان رو باه پس از جمله معلوماتش که مراد از لفظ رو باه در این عبارت جبار و غار شهبان
بنا بر آنکه این حیوانی که مدعو با این اسم است معروف بجمله و غدر است بشارت ما یهود گفت من هستم آن گان زندگانی که از آسمان
نازل شد اگر کسی از این گان بخورد تا ابد زنده ماند و ثانی که من عظامکم جم منست که میجوید حیوه جهان می بخشم و خانا باب (۵۱)
عدد (۵۱) پس یهود بگریه و زاری بودند این عبارت را بمعنی حرفی فهمیدند پس یهودان میگفتند چگونه این شخص میتواند جسد
خود را بنیاد هدایت بخویم (۵۲) و ملاحظه نمودند که مقصود عینی این تعبیر میجوید بود که او را میجوید گاه عالم میجوید
و اینها گاه دهنده ماکت از گان یعنی عشاء ربانی و بخورد اینست بدن من و از شراب اینست خون من مکه باب (۵۳) عدد
(۵۳) پس از زمان دوازدهم اهل روم از کاتولیک از برای این قول معنی دیگر قرار دادند معکوس و مغایر باشواید دیگر در
کتاب مقدسه و در لایحه و حکم کردند که منبج میشود از این قول تعلیم ایشان محال را یعنی تحویل گان و شراب بجمد و خون
مسیح در زمانیکه گاه من تقدیس بنماید بلفظ موهوم با وجود اینکه از برای جمیع خواص بچکانه ظاهر و آشکار است که گان
شراب بر جوهر خود باقی هستند و تغییر در آنها واقع نشده است و اما تاویل صحیح از برای قول رب ما انستکه گان مثل
جمد است و شراب مثل خویش ترجمه کلام کشیش تمام شد پس اصناف بنمایید بوقوع عجاizat و استعارات در کتاب عجاizat
لیکن لابد هم آرا بنکه نظر و ناقل بنمایم در قول او که از دهر دوازدهم تا آخر کرد بنمایید بر اهل روم در اعتقاد استخاله گان و
شراب بجمد و خون مسیح علیه السلام بشهادت حس و ذلیل مسیح علیه السلام بحدف مضاف تاویل بنمایید ولیکن قبل از نظر در این مسئله
صورت عشاء ربانی را که در میان کاتولیکها منداولست بیان بنمایم که این را فریبه میگویند و صورتش اینست که اینخیر در
بنا هایت خیلی ازین کارها کرده بودم الحمد لله که خدا را انجات داد از برکت محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بدانکه قیس
نخام خود را امر بنمایید که از اردبیل بخوبی خبر نموده گان فطره بیزد پیش فتنس بناورد پس قیس از آنرا با شیشه شراب
بکلیت میاورد و امر بزدن تا قوس بنمایید و ضاروی خورا میجوید نماز جمع میشوند و در کلیت صاف میکنند پس قیس قدری
از شراب شیشه در کاسه نقره میریزد و آن گان فطره را در دستمال بسیار نظیفی گذاشته پس از آن جلوجیع صفها را تمسین
میگردانند و در جلوجیعها رو بمشرف میبایستد و آن فطره را در دست میگردانند و بر آن گان میخوانند کلماتی را که عینی علیه السلام
در شبی که یهود او را گرفتند و بطارش کشیدند علی قولم و کلمات اینست و چون ایشان خدا میجوید رند عینی تا از آنکه برکت داد
و پاره کرده بشاگردان داد و گفت بگریه و بخورد بد اینست بدن من و وقتی که این کلمات را تمام کرد قیس اول خودش بجهه بنمایید
بان گان فطره و محقق است در نزد او که این گان مشحیل شد بجمد عینی و در سجده گان فطره را خطاب نموده پس بخود طای
خواند تویی عینی خدا و اسمانها و زمینها تویی که در بطن مرده بچشم شدی تویی پس خدا که قبل از جمیع عوالم متولد شدی و تویی که
از جهه نواز دست شیاطین خلاص شدی تویی که در جانب یمن پدر و آسمان نشسته استک بنمایم از تو که مرا بپامری و
مت خود را که چون خود آنها را انجات دادی بپامری پس از آن قیس فطره را بصوف نضاری بنمایید چنانچه فطره را میجوید
بنمایند پس از آن قیس کاسه شراب را در دست میگردانند و ایشان خطاب نموده و میگویند که مسیح علیه السلام پیش از مرگ کاسه شراب را
گرفت و بخوار قون داد و فرمود بنوشید که این خون من است پس خود قیس بکاسه شراب بجهه بنمایید پس نضاری بنمایید
ایشان بنمایید اما سجده میکنند پس از آن فطره را پاره کرده و مشغول بدعا خواندن میشود و کاسه شراب را بدست قیس دیگر
و بچک نضاری میرود قیس بعد از خودی از آن گان یا قدری زیاد تر بکشد و حالت دعا خواندن بدانان ایشان میکند و در
شرطش اینست که دست و دندان بان گان تزنند و لها نطو و فرور برده و بلع نمایند و نیز اگر جسد مسیح است و آنوقت بر و نواز کاسه
شراب هم بدو اینک دست بزنند بخورد و این کار را اگر نداند الله و این الله میشوند و تمامی گاهان ایشان امر زنده میشود چنانچه

در بیان اثبات تولد

در هدایت بیجم از مقدمه همین کتاب گذشت و هر کسی میخواهد تو بر کند با بد این کار را بکند و الا نیز در جمیع کلیاتهای غیر
 ناک این قاعده معمولست و چون اینها دانستی پس گوئیم ظاهر الحق با کمال است میباشند زیرا که این قول با این نحو وارد کرده است
 در باب (۲۶) از انجیل متی (۲۶) و چون ایشان غذا بخوردند عیبی نماند اگر فیه برکت داد و پاره کرده بشاگردان داد و گفت که برکت
 و بخورد اینست بدن من (۲۷) و پیا له و اگر فیه شکر نمود و بدیشان داده گفت همه شما ازین بنوشید (۲۸) زیرا که اینست خود
 من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت امرزش کاهان و پخته میشود پس فرقی نکند ناک کو بنده این لفظ دلالت دارد بر جوهرش
 حاضر تماماً و کلاً و هرگاه جوهر آن باقی بود این اطلاق صحیح نبود زیرا که بنان فرمود این بدن منست و بشراب فرمود این خون
 منست اگر چنین نبود این قول دروغ بود و فرقی نکند ناک پیش از ظهور فرقی بر وقت منست بودند و اکثر مسیحین میباشند در حال
 و ایشان اکثرند من جهت اعدا از فرقی بر وقت منست تا کون پس چنانچه این عقیده غلط و باطل است بشهادت حق در نزد حق
 بر وقت منست بلکه در نزد جمیع عقلا ای همان فکذک عقیده ثلث غلط و باطلست هر چند که فرض نمائیم دلالت بعضی اقوال
 منشا بهر با صحت ظاهر بر عقیده ثلث و همچنین بر عقیده ثان ظیره بلکه غلط است با دله قطعیه و اگر گویند یا ما ذوی العقول
 نیستیم پس چگونه اعتراف نمائیم بعقیده ثلث هرگاه محال بود عقلاً اقرار و اعتراف نمینمودیم در جواب گوئیم یا اهل روم از
 کمال ذوی العقول نیستند مثل شما در مقدار و عدد اکثر شما نیستند تا کون فضلاً از زمان گذشتنه پس چگونه اقرار
 اعتراف و اجاع نمودند بر امر غیر صحیح بلکه محال در نزد شما و حق بیگانه شهادت میدهد و در واقع نفس الامر نیز باطل و محال
 میباشد بوجه شقی و جبراً **قول** آنکه کلیات روم کان منما ید که کان منها مستحیل میشود مسیح و شراب بخون او
 و مسیح کامل میشود بلاهوت و ناسوتش چنانچه نقل اقوال ایشان که صریح بودند در این مسئله در مقدمه گذشت پس گوئیم زمان
 این نان مستحیل میشود مسیح کامل زنده بلاهوت و ناسوتش که ناسوت را اخذ نمود از مریم علیها السلام پس لا بد است از مشاهده عوارض
 جسمانی در آن نان از پوست و گوشت و استخوان و خون و غیر اینها از اعضای انسانی لیکن هیچکدام از اینها در آن مرئی و محسوس
 نیست بلکه جمیع عوارض آن باقی است الا چنانچه بود قبل از تقدیس و چون این نان را بعد از تقدیس دست برینیم و میچشم و
 بخوریم و نگاه میکنیم و بلع نمائیم چیزی غیر از نان محسوس نمائیم و چون این نان را نگاه میداریم فساد بکبر بر آن عارض میشود
 بر او عارض میشود فساد بکبر بر جسم انسانی عارض و طاری میشود پس اگر استحال ثابت شود خوبست که بگوئیم مسیح مستحیل
 بنان شد زیرا که نان مستحیل کرد بدین اگر اهل روم میگفتند که مسیح مستحیل بنان میشود اقل بعد از رکاب بود اگر چه
 این هم باطل است **بالبدا هنر و جبراً** هر اینکه حضور مسیح بلاهوتش در امکان متعدد در آن واحد ممکن بود در آن
 ایشان لیکن باعتبار ناسوتش امکان ندارد زیرا که باعتبار ناسوت مثل ماها بود حتی اینکه کرسنه میشد و بخورد و میاشامید
 و میخواهد و از بهر میسر میسر و از ایشان فرار مینمود فریه و لا غیر میشد مریض و صحیح میکرد بد هلم جو پس چگونه تعدد او
 امکان دارد تا این اعتبار جمیع واحد در امکانه غیر محصوره در آن واحد حقیقی و العجب کل العجب که قبل از عروج با سمان با این
 اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلاً از امکانه غیر مثابه و کذا بعد از عروج با سمان پس چگونه پیدا میشود بعد از فرود
 بعد از اخلال این اعتقادها **باعتبار** رمز کورد در امکانه غیر متعدد در آن واحد و این حالت **بالبدا هنر و جبراً**
 آنکه هرگاه فرض شود که چند ملبون از کهنه و قتیسین در غار در آن واحد تقدیس نمایند و نان فطیره هر کدام از اینها مستحیل
 شود مسیحی که از مریم متولد شد خالی ازین نیست که این مسیحهای حادث عین هم بکنند و یا غیر دو هم باطل است بنا بر نفی
 و اول هم باطل است در نفس الامر زیرا که ماده هر کدام غیر از دیگریست **و جبراً** هر زمانیکه مستحیل شود نان مسیح
 کامل در دست قتیس و کاهن پس هرگاه این قتیس و کاهن این نان را بشکنند بکسرات کثیره و اجزاء صغیره خالی ازین نیست
 مسیح نیز فطیره فطیره پاره پاره میشود بعد پاره های آن و اجزای آن و یا اینکه هر یکی از پاره ها و خروهای آن مسیح کامل

وَابْطَالِ الشَّرِّ وَتَشْبِيهِ

علاجده خواهد بود پس بنا بر اول خوردن آن پاره های نان مسیح کامل را خورده است بلکه جزوی از اجزای آن بخورد و این عمل را در روز
و بنا بر ثانی هر این مسیحا از کجا آمدند زیرا که در نان قطره بود مگر یک بیج و چگونگی در این اجزاء کوچک مسیح جا مگر در او چنان
لازم میباشد که مسیحا صد ایشان بچند کرد و برسد و هر اینها خدا خواهند بود زیرا که عین همدگرند بنا بر اعتقاد خودشان
پس تشبیه چه معنی دارد چنانکه گوئیم که مسیحین ده هزار کرد و مثلاً خدا دارند بلکه زیادتر و چنانکه گوئیم آنها تشبیه این نان را خوردند
هر کدام یک خدای کامل در شکم دارند هر کس از این نان خورد لا بد باید خدا باشد بلکه بنا هست که یک کس در وقت عمر
هزار بار از این نان بخورد پس خالی ازین نیست که این خدا یان در شکم او میمانند یا از او خارج میشوند و در صورت ثانی قانودان
و مد فواید انسانی باید کمال احترام را داشته باشند نمودن الله من الضلاله و الجهال المذمومین که دارای این قبایح باشند در
اعلی درجه خجاست و ذلالت و کاکت و بیخوشی فون تصور انسان نیست و در صورت اول که این خدا یان از او دفع نشوند
لازم میباشد که بکنند هزار خدا در شکم باشد و چنانکه هرگاه عشاء و ثانی که با نذک زمانی قبل از صلب مسیح
بود اگر نفس زنجیر باشد که در وقت صلب حاصل شد لازم میباشد که کافی باشد از برای نجات و خلاصی عا و ثانی با نجات
بلا رکن شده شدن مسیح از دست یهود نبود زیرا که بعد از پیامد با اعتقاد ایشان مگر اینکه مردم از ایشان بد هدا با اینکه
یک دفعه کشته شود و بنامد نا اینکه در تمام آثارش و عبارات احراب هم از رساله یونس عبرانیان صورت در معنی
و چنانکه هرگاه مسیح باشد از برای مسیحین لازم میباشد که مثلاً بیان مسیح اجماع و اشقی از جاعت یهود باشند
زیرا که جاعت یهود بگریه از او کردند مسیح را و دستار او بر داشتند کوشش را خوردند و خوش زانیا شامند و این
جاعت روزی چند مرتبه سرش را میریزد و اعضای او را قطعه قطعه مینماید و او را بخوردند در امکان غیر محصوره پس
چون آنکه بگریه مسیح آکشت کافر و ملعونست و اما آنانکه روزی چند مرتبه در امکان غیر محصوره او را میکشدند کافر
بخوردند و خوش زانیا شامند کافر و ملعون نباشند پناه ببریم بخدا از کسانیکه کوشش خدای خود را بخوردند و خوش زانیا
میباشند حقیقه نه جای زانیا زمانیکه خدای مسکن ضعف خودشان از دست ایشان نجات نیابد کیست که از دست
ایشان نجات یابد نه جای زانیا در عاید از ساحات قریب ایشان شاعر بگفته است دوستی نادان سر سر دشمنی است و چنان
که در باب (۲۷) از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء و ثانی با این نحو واقع گردیده است (۱۹) و ناز اگر قدر شکر نمود
پاره کرده با ایشان داد و گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود با چرا بیاید من بخا اربدانهای پس اگر عشاء و ثانی نفس
و صین زبیر بودند که و بیاد آوردن صحیح نخواهد بود زیرا که شئی مذکوره از برای نفس خود نمیشود پس عفا لا شکر عقول
سلیم دارند با مثال این او هام در حقیقت حکم میکنند هرگاه در ذات الله و عقلیات حکم محال نماید که قول به تشبیه
زادشان مستبعد نخواهد بود لیکن ما در اینجا قطع نظر ازین مرحله نموده و در مقابل علمای پرتسننت گوئیم چنانچه
این عفا در نزد شما اجماع نمودند بر این عقیده که مخالف حق و عقل است بجهت تقلید پد دان و با غرض بگریه کنان اجماع
ایشان و شما در عقیده تشبیه که مخالف حق و بر این عقیده است و مخالف رای مردمان بسیار است و شما ایشان را مسیحی
ملاحظه مینمائید و مفدا و وجهت ایشان در این زمان زیادتر از مفدا و وجهت فر فر شماست بلکه از فر فر کالک اجزاء
و ایشان عفا هستند مثل شما و از انبای صفت شما میباشند و از اهل دیار شما نیز بودند و هستند این مذهب ترا کردند
بجهت اشتغال بر این قبایح با ستمها و بلیغ استهزاء مینمایند بر مثل اصول و فروع شما و بر چیز دیگر چنین استهزاهای
نمایند چنانچه مخفی و مستور نیست بر کسیکه کتبهای ایشان را مطالعه نموده باشد و فر فر بونی نیزین از فر فر مسیحیها
مگر این عقیده هستند و جاعت سلیم و یهود از سلف و خلف این عقیده و اضعاف احلام میدادند اگر مشتمل
احوال بکثر در اقوال مسیح علیها میباشند و اغلب اقوال انجیل محفل بوده بخوبی که معاصرین و اولاد در اکثر اوقات

مفسر

در ذکر و بیانشات

مقصود جناب عیسی و انبیا باشند ما ذامیکر خودش نفسی نمیشود پس احوالیکر خودش نفسی نمیشود از آن احوال مجامه
 فهمیدند و دانستند و آنها را که نفسی نمیشود بعضی از آنها را بعد از مدت مدیدی دانستند و برخی از آن مجمل و مبهم ماندند
 تا آنجوه و تفهیده از دنیا رفتند شواهد و نظایر این اذعابیا راست لیکن اکثرا میشود و اینجا بدکر بعضی از آنها
 در باب دوم از انجیل یوحنا مکالمه مسیح علیه السلام با جماعت یهود بکه از او معجزه میخواهند باین نحو واقع گردید است (۱۹)
 عیسی در جواب ایشان گفت این هیکل را خراب کنید که در سه روز از این بنا خواهم نمود (۲۰) آنجا یهود بان گفتند در مدت
 چهل و شش سال این هیکل را بنا نموده اند آیا تو در سه روز از این بنا میکنی (۲۱) لیکن او در باره هیکل جسد خود سخن
 میگفت (۲۲) پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را بخاطر آمدن که این سخن را بدیشان گفته بود آنگاه بکتاب
 و کلامیکر عیسی گفته بود ایمان آوردند آنها پس در اینجا شاگردان مسیح مقصود او را تفهیدند فضلا عن الیهود لیکن
 نلامده بعد از برخاستن عیسی از میان مردگان فهمیدند و ایمان آوردند تا آنوقت تفهیدند بودند و باین کلام هم ایمان
 نیاورده بودند و مسیح علیه السلام بفرمود یحییوس که از علما و علما ن یهود بود در هر ایامه بنویسید که اگر کسی از نویسندگان
 ملکوت خدا را نمینواند دهد و یقود یحییوس مقصود مسیح را تفهیدند و گفت چگونه ممکن است تا آنکه پیر شده و دوباره زنده
 گردد آیا میشود که بار دیگر داخل شکم او در کشنده و زنده شود مسیح دوباره با دشمنان داد باز تفهیدند عیسی در جواب وی گفت
 ای ایا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمیدانی و اینفصه بنفصیل تمام در باب پنجم از انجیل یوحنا مرقوم گشته است و عیسی
 در خطاب بیهود چنین گفت من تا آنجوه اگر کسی از این نان بخورد تا با بدن زنده ماند و تا بنیکر من عطا میکنم جسد منست که
 جوه جهان می بخشد پس یهودان با یکدیگر خصم کرده میگفتند چگونه این شخص میتواند جسد خود را بجا دهد تا بخوردیم
 بدیشان گفت هر ایامه بنویسید که اگر جسد پسران از انجورید و خون او را بنوشید در خود جوه ندراید و هر کس
 جسد مرا خورد و خون مرا نوشید جوه جاودانی یافته است و من در روز آخر از انجورم بر خیزانید زیرا که جسد من خورد
 حقیقی و خون من آشامیدن حقیقی است پس هر که جسد مرا بخورد و خون مرا بنوشد در من میماند و من در او چنانکه در
 زنده مرا فرستاده است و من بید زنده ام همچین کسی که مرا بخورد او نیز بمن زنده میشود آنگاه بسیار از شاگردان او
 چون اینها شنیدند گفتند این کلام سخنی است که نمیتواند بشود در دهان وقت بسیاری از شاگردان او بر کشنده و بگرا
 هر ایامه نکردند و این فصد در باب ششم از انجیل یوحنا مفصلا نوشته شده است پس در اینجا یهود کلام مسیح را تفهیدند
 و نلامده سخت شمرند و بسیاری از ایشان بجهنم کلام مرید گشته دیگر با و هر ایامه نکردند و در باب (۱) از انجیل
 یوحنا باین نحو نظیر یافته است (۲۱) باز عیسی بدیشان گفت من مبروم و مرا طلب خواهید کرد و در نگاه خود خواهید
 و جانی که من مبروم شما نمینواند آمد (۲۲) یهودیان گفتند آیا اراده قتل خود دارد که میگوید بجای خواهد رفت که شما نمی
 آمد (۲۳) هر ایامه بنویسید که اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را تا با بدن بیند (۲۴) پس یهودان بد و گفتند آیا
 دانستیم که در خود بویستایم و انبیا مردند و تو میگوئی اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را بدانی خواهد چشید (۲۵) ایان
 از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیا که مردند بزرگتری خود را که میدانی و در اینجا نیز یهودان مقصود مسیح را در هر دو موضع
 تفهیدند بلکه در موضع ثانی منتسب بخونش نمودند و گفتند بود پوانه و مجنون میباشی و در باب (۱۱) از انجیل یوحنا
 باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۱) این بگفت و بعد از آن با ایشان فرمود ای بعد از دو ست مادر خوابت افتا مبروم تا
 پیدا و کم (۱۲) شاگردان او گفتند ای انا خضه است شفا با بد (۱۳) اما عیسی در باره موت و سخن گفت و ایشان کان بر
 که از او میخواست جواب بگوید (۱۴) آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت ای بعد از مرده است (۱۵) و برای شما خوشنود هشتم کرد
 انجا نبودم تا ایمان آرید و لیکن نزد ابراهیم و در اینجا نیز نلامده کلام مسیح را فهم نکردند تا خودش نصیح فرمود و در باب

شماره

توحید و ابطال التثلیت

باشند هم از انجیل مثنی با این نحو مستور گردیده است (۵۰) عیسی ایشانرا گفت آنگاه باشد که از خبر ما پیر فریبان و صدق
احتیاط کنید (۵۱) عیسی اینرا درک نموده بدیشان گفت ای سنایمانان چرا در خود قیاس میکنید از انجیل که نشان نیاورده اید
(۱۱) پس چرا تفهیمده اید که درباره آن نگفتم که از خبر ما پیر فریبان و صدق و قیاس احتیاط کنید (۱۲) آنگاه در یافتند که بعضی
خبر ما پیران بلکه از تعلیم فریبان و صدق و قیاس حکم با احتیاط فرموده است اشقی و در اینجا ایضا شاکر دان معصود مسیح را
تفهیمند قبل از تنبیه و در باب (۵۱) از انجیل لوقا در حال اندخیز که مسیح علیه السلام او را زنده فرمود باذن خدا چنین مرقوم و
مستور گردیده است (۵۲) و هر برای او که هر وزاری میکردند گفت که با این میباشید نموده بلکه خفته است (۵۳) پس
با و است هزاره کردند چونکه میدانستند که مرده است و در اینجا هم مقصود مسیح را تفهیمند و از انجیل بود که است هزاره کرد
و در باب (۵۴) از انجیل لوقا قول مسیح علیه السلام در خطاب بخواهرین با این نحو مرقوم گردیده است (۵۴) این سخن از در کوشش
خود فرا کرد زیرا که پیرانسان بدستهای مردم تسلیم خواهد شد (۵۵) ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشتند
شکه از تفهیمند و نرسیدند که از از وی استغفار کنند و در این موضع نیز جوارقون تفهیمند و نرسیدند که سوال نمایند
و در باب (۱۸) از انجیل لوقا با این نحو عیان و بیان گشته است (۳۱) پس آن دو زاده را بر داشتند ایشان گفت اینک ما و شلم
میریم و انجیل بمان انبیا در باره پیرانسان نوشته شد با تمام رسد (۳۲) زیرا که او را با آنها تسلیم میکنند و است هزاره و
تخیر نموده اب دهن بروی انداخته (۳۳) و تا زبانه زده او را خواهند کشت و در روز ستم خواهد برخواست (۳۴) اما
ایشان چیزی ازین امور تفهیمند و این سخن از ایشان مخفی داشتند و آنچه مقرر بود درک نکردند و در اینجا ایضا مرقوم
مسیح علیه السلام را تفهیمند و حال آنکه این تفهیم در مرتبه ثانیه بوده است و در کلام هم اجمال نیست بجز ظاهر لعل
فهم ایشان باشد از هودیان شنیده بودند که مسیح سلطان عظیم ایشان خواهد بود پس چون بعضی علیه السلام ایمان آوردند
او را مسیحیت تصدیق نمودند مضمون ایشان این بود که مسیح بر سر بر سلطنت جلوس خواهد نمود ما هم برد زاده سخن نشنید
و هر کدام بفرقه از فرقه استراشیل حکم خواهیم کرد زیرا که عیسی چنین وعده داده بود و این سلطنت را سلطنت دنیوی و
نموده بودند چنانچه ظاهر است و این خبر چون مخالف بود با کماکان در جای ایشان گمانی میدیدند و غریب خواهی دانستند
که در جای ایشان همین بوده است منظر سلطنت بودند و ایضا از بعضی اقوال مسیح علیه السلام در امر برای پلامه و شاکر
انجیل مشبه شده بود و این اشتباه از هر دو با اکثر ایشان زایل نشد تا وقت مرگ و همان اشتباه از دنیا رفتند **اول**
آنکه معتمد جوارقون و پلامه این بود که بوحنا نخواهد مرد تا وقوع قیامت **دوم** آنکه معتمد ایشان این بود که قیامت
در عهد ایشان بر ناپسند و واقع نخواهد کرد بچنانچه به بسط تمام و شرح ما لا کلام در باب اول دانستی و این امر نیز
که الفاظ جناب عیسی علیه السلام بینه در انجیل از انجیل موجوده محفوظ نیست بلکه ترجمه الفاظ عیسی است بحسب هم زاده
در این انجیل مرقوم گردیده است و در شاهد هجدهم از بیست و نهم از باب دوم مفصلاً و در الامعلوم و مشخص مرقوم کردیم
انجیل اصلی مثنی مفقود است و باقی الان ترجمه است و اسم ترجمه آن معلوم نیست و کتبها تا امروزند انشرا کند که ترجمه
این انجیل کرده است و ایضا بسند متصل ثابت نگردیده است که کتب با فیرز سنیقات اشخاص مسوول بهم مشتبه
و نیز ثابت و محقق گردید از تفریبات و تخریبات ما در سابق که تحریف با فاسد التثلیت در این کتب واقع گردیده است بقی
و ایضا ثابت شد از مطالب دو باب گذشته که اهل دین و دینان تحریف میکردند کتب عهد عتیق و جدید را عالمات
و خاملاً از برای ناپید مسئله مقبوله و با از برای دفع اعتراضات وارده و در شاهد سی و یکم از بیست و دوم با آه فو به
دانستی که تحریف ایشان در این مسئله بخصوصه ثابت گردیده است و در باب پنجم از رساله اول بوحنا این عبارت را
کرده اند ازین و که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند بدو کلیه و روح القدس این هر سه یکی هستند و

در ذکر بعضی قوت مسخیه

که در بعضی شهادت میدهند و بعضی الفاظ را در باب اول از انجیل لوقا زیاد کرده اند و بعضی الفاظ را از باب اول
 از انجیل متی استلزام نموده اند و البته تمامه از باب (۲۶) از انجیل لوقا انداخته اند پس در این صورت اگر بعضی اقوال
 مسیح علیها السلام در این انجیل یافت شود که بحسب ظاهر دلالت بر تثلیث داشته باشد محل اعتقاد نخواهند بود و حال آنکه صحیح
 نیستند در دلالت بر تثلیث چنانچه در مفسد مترجم و از دم خواهی دانستی **مترجم** آنکه بسااست که عقل مایه
 و که بعضی اشیاء را علی مایه حلیه ادراک نمینماید لکن مع ذلك حکم میکند بامکان آنها از وجود آنها در نزد عقل
 محالی لازم نیاید لهذا این اشیاء در نزد عقل از ممکنات شمرده میشوند و عقل بامکان آنها حکم مینماید و بسااست
 بالبداهت و الضروریه با برهان قطعی عقل حکم میکند بامتناع بعضی اشیاء و از وجود آنها در نزد عقل محالی لازم نیاید
 و لهذا این اشیاء را عقل از جمله ممنوعات می شمارد فرق بین الصور بین جلی و روشنست که محتاج بامثل و توقف نیست
 و از قسم دوم اجماع نفیضین حقیقین است و از شناع نفیضین و همچنین اجماع وحدت و کثرت حقیقی در ماده شخصی در
 زمان واحد از جهت واحد و همچنین اجماع زوجیت و فردیت و هكذا اجماع افراد مختلفه و کذا اجماع اضداد مانند نور و
 ظلمت و سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت یعنی گرمی و سردی و رطوبت و پیوسته یعنی نرمی و خشکی و عی و بصیر و سکو
 و حرکت در ماده شخصی با اتحاد زمان و جهر و محال بودن این اشیاء بدیهی و ضروریست عقل هر غافل حکم میکند که این امور
 از جمله ممنوعات است و همچنین از قسم دوم است لزوم دور و تسلسل و امثال آنها که عقل حکم ببطال آنها مینماید باده قطعیه
 در امثال این امور **مترجم** آنکه زمانیکه در قول معارضه نمائید لا بد است از اسقاط هر دو در صورتیکه تاویل
 در آنها ممکن نباشد و تاویل هر دو در صورت امکان و لا بد است از اینکه تاویل مستلزم محال و با کذب نباشد مثلاً آیات
 ذالیه بر جهت و شکل معارضه است با بعضی آیات ذالیه بر تنزیه حق جل شانته تاویل قسم اول واجبست چنانچه در امرتیم
 دانستی و لا بد است از اینکه تاویل باین نحو نباشد که الله جل شانته متصف بد و صفت است زیرا که این تاویل باطل و واجب
 الزم است زیرا که تناقض و معارضه در این صورت مرتفع نمیشود **مترجم** آنکه چون عدد فعلی است از اقسام که قائم
 نیست بلکه قائم بغیر است و هر موجودی از موجودات از واجب ممکن لا بد باید معروض بوحث شود و با کثرت و ذوات
 ممتازه با متیاز حقیقی مشخص بالتحصص تماماً و کلاً معروض بکثرت حقیقی مینماید پس زمانیکه معروض بکثرت شده معروض
 بوحث حقیقی نخواهد بود و الا اجماع ضدین حقیقین لازم میاید چنانچه در امر هفتم دانستی بطیجا بر آنست که معروض به
 وحدت شود لکن نه وحدت حقیقی بلکه وحدت اعتباری با اینکه مجموع کثیر باشد حقیقه و واحد باشد اعتباراً و این دانسته
 حق جل شانته زمانیکه واحد شده نمیشود وقتی که سه کفنی یک نمیشود یقیناً زیرا که واحد غیر از سه است سه غیر از
 واحد است پس قول بتثلیث و توحید باطل است بالبداهت **مترجم** آنکه منازعه فیما بین مسلمین موحدین و تثلیثین
 مشرکین محقق نمیشود مادامیکه نگویند که توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند و اگر گویند تثلیث حقیقی است و توحید
 اعتباری پس میان مسلمین و ایشان نزاعی نیست زیرا که در این صورت مشرکانه یقیناً لکن ایشان گویند توحید و تثلیث هر دو
 حقیقی مینماید چنانچه تصریح شده است در کتابهای علمای پیر و قسنت و صاحب میزان الحقی در باب اول از کتاب خود **المسئله**
 محل الاشکال باین نحو نوشته است که مسیحین توحید و تثلیث هر دو را محل بمعنی حقیقی مینمایند انشائی و این منصوص نیست
 زیرا که اجماع وحدت و کثرت لازم میاید در شیئی واحد از جهت واحد چنانچه در پیش دانستی که آن محالست **مترجم** آنکه
 علامه مغربزی در کتاب خود المسمی بالمخطوط در بیان فرق مسیحیه که در عصر او بوده اند چنین گوید که جماعت نصاری فرق کثیره
 هستند ملکاتیه و نظوریه و عفوئیه و بودغانیه و مرفولیه و ایشان رها و تون مینماید که در نواسی جزان بوده اند و غیر
 اینها بعد گفته است ملکاتیه و عفوئیه و نظوریه کلام متفق اند بر اینکه ایشان سه اقنوم مینماید و این اقنوم تثلیث واحد

وَعَقِيدَةُ هِرَقْلِيَّةٍ بِأَقَابِ ثَلَاثَةٍ

هستند و آن جوهرند نیست و معنی آن اب و این و روح القدس خدای واحد است بعد گفته است که این متحد شد با آن
 مخلوق پس او متحد بر مسیح واحد شدند و اینکه مسیح خدای جدا و دیت ایشانست پس از آن اختلاف کرده اند و صفت اتحاد
 بعضی از ایشان اینکه اتحاد واقع گردیده است فیما بین جوهر لاهوتی و جوهر ناسوتی و لیکن این اتحاد همچو کلام را از جوهر و عنصر
 بیرون نکرده است و اینکه مسیح خدا و معبود است و اینکه پسر مریم است که او را حاصله شده و از ائمه و اینکه همین شخص که خدا و پسر
 مقبول و مصلوب گردید و زعم بعضی دیگر اینکه مسیح بعد از اتحاد دو جوهر است یکی لاهوتی و دیگری ناسوتی و اینکه مقبول و مصلوب
 گردید با از جهته ناسوت بود نه از جهته لاهوت و اینکه مرید مسیح را حاصله شده و او را از ائمه از جهته ناسوتش بود و این قول منطوق
 بعد گویند که مسیح بیکال خدا و معبود است و این الله است تعالی الله عن فوهم و فوهمی کان کردند که اتحاد واقع گردید فیما بین جوهرین
 لاهوتی و ناسوتی پس جوهر لاهوتی بسیط غیر منقسم و غیر متجزیست و فوهمی کان کردند که اتحاد از جوهر مطلق این است در جسد و
 مخالفت است با جمیع و بعضی از ایشان گویند اتحاد از جهته ظهور است مانند ظهور و کلمات خاتم و نفس زمانیکه بر کل واقع میشود
 و یا موم یعنی مانند ظهور خطوط در موم و کل و یا مانند ظهور صورت انسان در زاینه و مانند این اختلاف در میان ایشان بسیار
 که در غیر ایشان پیدا نمیشود و ملکا نیز ایشان منسوب بملک روم میباشند و ایشان گویند که الله اسمی است از برای مسیحی که
 آن یک سراسر است و سه یک است و معنی بقیه گویند که خدا واحد قدیمست که جسم و انسان نبود بعد حتم شد و انسان کرد بدین
 گویند که الله واحد است و علمش غیر از خودش است و علم قدیم با خدا بود و مسیح پسر خداست از جهته رحمت چنانچه گویند این
 الله اشقی و صاحب بصیرت العوام گویند اتحاد زمانان گویند چون عینی را با انسان بردند نصاری هفتاد و دو نفر منفرق گردیدند
 و بعضی مرخصی را گرفتار خوانند و بدانکه جمله نصاری گویند معبود جوهر نیست از ساقوم و این اتحاد نیز با یک اقوم است و گویند
 آن قدیمست و دیگری را اقوم این گویند و آن کلمه است و سیمبر اقوم روح القدس خوانند و آن چنانست که گویند معلومان از
 با عرض و نشاید که خدا بیغالی عرض بود لا بد باید که جوهر باشد و معنی کلمه آنست که وجود او از او یابند و روح القدس یعنی
 باورنده شود و آنچه در اتحاد گویند نامفولست نه ایشان دانند نه فهم کسی رسانند و چون ایشان از این سیم که اتحاد است
 چرا واجبست گویند از هر اینکه عینی را سطر است میان ما و لاهوتی تا یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بدت بود اتحاد ناسوت
 بلاهوت شد و این فاسد است زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نمیند و اگر
 صورت ذاتی لازم بودی که لاهوت مرکب باشد یا ناسوت بسیط و این هر دو باطل است و منطوق بر گویند که میان ایشان
 نمازجت نبود الا اینکه کلمه ناسوت سبب هر یک کرد از این پس عینی دو جوهر است و دو اقوم و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه
 در مسیح ناشر کند چنانکه صورت در این فی اینکه نقل کند و بعضی گویند که کلمه بردست عینی ندید چیزی ها کرد و آن اتحاد است
 و ایشان در بعضی شیخیها گویند ایمان آوردیم بواحد بیکه پدر است و مالک هر چیزهاست و بریت واحد مسیح و اگر پسر خداست
 از پدر پد پد آمد پیش از هر چیزها و نه مصنوع است اله حق از اله حق از جوهر پدر خود اشقی کلام مخصوصا **مؤلف حقیقی**
 امروز معظم فرقی نصاری دو فرقه هستند کاتولیک و پروتستانت و اینها جزئیات غیر محصوره دارند که بیان عقاید کلیت ایشان
 در این کتاب گنجایش ندارد و تمامی مسیحین امروز اعتقادشان اینست که ذات خدا مرکب از سه چیز است اب و این و روح القدس
 و این سه واحدند و بکنفر مسیحی امروز ددی زمین پیدا نمیشود که این اعتقاد را نداشته باشد و در بیان اتحاد و علاقه کلیت
 ایشان مضطربست و عاجز از بیان علاقه هستند و گاهی گویند علاقه این اقانیم بلکه مانند علاقه کلمه و فکر و روح است که
 مندرج و مندرج در هم دیگر میباشند و گاهی گویند که مانند آفتابست که ذراتی جوهر موهوم و حرارت میباشد و آن یک آفتابست
 و برخی از ایشان گویند که این مانند آتش است که جسم و حرارت و ضوء دارد و این سه یک چیز هستند و مبدل آنکه روشنائی آتش
 غیر از آتش است و الا لازم میاید که در روشنائی آتش بنشیند بسوزد چنانچه کسب که در آتش است بسوزد و چون جلالت

در بیان قواعد تعبد

این مطالب از هر من الشمس و اید من الامر است در نزد هر عالمی لهذا اکثر علمای پروتستانت بیان خلافت را ترک نموده و گفته اند مسئله تثلیث از جمله اسرار است و ستر را نمیشود بیان کرد حکما و حکما باید تا مثل تثلیث شد و لو بضرب چاقی حکما همین طور است خواه موافق عقل باشد و خواه نباشد ولیکن مبنای دین مسیحیتین امر و بر هیچ قاعده است این قواعد خاصه بعضی مشترکست مابین جمیع فرق نصرانی و بعضی مخصوص بفرقه کاتولیک میباشد **اول تعبد است** و این مختص بفرقه کاتولیکست **دوم ایمان بر تثلیث است** **سوم اعتقاد الحام افنوم** این است در بطن **مریم چهارم ایمان بر ذات است** همان وجهی که در پیش بیان شد **پنجم اقرار بجمع کائنات** در نزد قسوس و این هم از مختصات کاتولیک و اثبات تثلیث و الحام کلمه در بطن مریم مشترکست مابین جمیع مسیحیتین و مسئله فریاد نثار در پیش دانستی و در این موضوع میخواهم کیفیت تعبد و اقرار و ایمان بر تثلیث را و علت الحام افنوم این را در رحم مریم بیان نمایم از برای زداید بصیرت ناظر و مضحکه خنده بر این اشخاصی که خود را از عقلای جهان میدانند مع هذا اعتقاد این منجرفات بنمایند و این اعتقاد را مدار نجات میدانند **و اما قاعده تعبد** بدانکه در هر کلیسای حوضی است و باخبره بزرگی که قسوس از ایزاب بنمایند و نمک بسیاری در میان این ایزاب بریزد و قدری هم روغن بلسان پس آنکه میخواهند نصرانی شود پس اگر شخص مکلف باشد بعضی از اعیان خدا با قسوس در کلیسا جمع میشوند که شاهدا باشند در حضور پروردگار و قسوس در نزد حوض میایستند و منصرف از اینجانب خطاب بنمایند بدانکه نصرانیت و مسیحیت عبارت از آنستکه ذات خدا را مرگب از سه افنوم بدانند **ببرون روح** یعنی آن سه افنوم افنوم اب و ابن و روح القدس میباشد و اینک دخول بجهت امکان ندارد مگر بنمید و اینک بعضی خدا و پسر خداست و اینک ملایم شد در بطن مادرش مریم پس انسان و خدا شد خداست از جوهر پدرش و انسانست از جوهر مادرش و اینک مصلوب و مقول گردید و بعد از سه روز زنده شد و باستان رفت و در جانب راست پدر نشست و همان خدای مقول خاکراست در روز قیامت مابین خلق و توایمان آوردی هر چیز بکه اهل کلیسا ایمان میاورند با بدیه انور بگوید بلی انوقت قسوس از اب حوض بر میآورد و بر این مسیحی جدید میپاشد و او از خود را بلند میکند و این دعا را میخواند ای مسیحی جدید من تو را تعبد میدهم باسم اب و ابن و روح القدس پس از آن با دستمال آن را از صورتش پاک میکند پس این شخص نصرانی و از اهل جنت میشود و اما تعبد کودکان روز هشتم پدران و مادریان ایشان بچهرها را بکلیسای او رند پس قسوس آن بچهرها بکلام سابق مخاطب بنمایند و عقاید را بخوند کوز برای او تفریح بنمایند و مواد را از جانب کودک جواب میدهند و این صفت نمیدانست و موجب دخول در جنت است بدانکه سالها این اب در حوض و در خمره میماند منخبر و منعفن نمیشود و عوام نصرانی شجیع میکنند و میگویند این از کرامت کلیسا و معجزه قسوس است و نمیدانند که از برکت نمک و روغن بلسان و بنا هست که این اب را هر زمانه عوض میکنند و روغن و نمک را در وقتی میریزند که کسی نرسند و اینجفر مدتی در جاهلین است بسیار ازین کارها میکردم و مردم را تعبد میدادم و این از جمله جمله های قسوسین است در اضلال مردم الحمد لله الادی **هناون الخی و العرفان و انجینی من الظلمات الی نور الایمان بیکر سید الاولین و الاخرین محمد و اله الظاهرین صلواته الله علیه و علیهم اجمعین و اما قاعده اولی** ایمان بر تثلیث است و مدار نجات اهل عالم همین است که ذات مقدس الهی را نمود با الله مثل بر سه افنوم بدانند و این سه افنوم یعنی افنوم اب و ابن و روح القدس را از ای تمای صفات الوهیت و نعوت ربوبیت میباشد و اینها ممتازند از همدیگر با مبنای حقیقی و متحدند بنوحد حقیقی و در سوال و جواب دینیه ایشان که در لغت تکلیفی بوده بسط صاحب یکی دنیا بی ترجمه نموده در سوال ششم از کتاب سوال و جواب مذکور با این نحو مسطور گردیده است سوال (ع) از ای الوهیت چرکنانند جواب از ای الوهیت سه کسند اب و ابن و روح القدس و این سه یککذا و یککذا واحدند و در قدرت و جلال مساویند انشائی با الفاظه و هر کسی این

کتاب فی الفی

اعتقاد داشته باشد در نزد ایشان از مسیحت خارج می باشد و دلیل بطلان اینها خواهد آمد و اما قاعده
سوم در اعتقاد ایشان است که انوم این ملغم شده با جسد عیسی در شکم مریم ملک است این که جماعت رضای
اعتقاد می نمایند که الله جل شانزه در وقت پر او را در جبهه معذب نمود و بجهت گناهیکه از ادم صادر شد در کل از شجره
پس از آن الله جل شانزه نرم کرد بر جبهه ادم و شست و علاقه گرفت که آنها را از جهنم بیرون بیاورد پس فرزند بگانه خود
فرستاد در بطن مریم ملغم شده با جسد عیسی پس ایشان وعده شدند از جوهرها درش مریم و خدا شد از جوهرها
اب پس از آن ممکن نبود خروج ادم و ذریه او از جهنم مگر بوسیله انوم این که خدا شود جمیع خلوق جهان را که هر از دست
شيطان و از جهنم نجات بدهد بوسیله خود پس از آن عیسی مصلوب مقبول گردید و بعد از موت بجهنم رفت و سه
روز در جهنم معذب بود بعد از سه روز از جهنم بیرون آمد و جمیع پیغمبران را و ذریه ادم را با خود بیرون آورد و رفت
در جانب راست است پدر نشست بخوبی حال این بود اعتقاد خالیه مسیحین پس از برای تو ظاهر و آشکار کردید که از ای ایشان
در بیان علامه آنها در میان انوم این جسم مسیح و همچنین فیما بین انانیم بلکه در اعلی درجه اختلاف است لهذا بر این وارد
در کتب طرفه ای اهل اسلام و بیان عقاید ایشان مختلف است و فرقی در کتب است چون دیدن میان علامه آنها در خالی از
نیست از ای اسلاف خود از ترک نموده و اظهار عجز نمودند و گفتند این مرتبت از اسرار و سکوت و اختیار کردند از
بیان علامه فیما بین انوم این با جسد مسیح و فیما بین انانیم بلکه ضلالتی است که از اسرار است حکما با قبول کرد و الا
انسان از اهل نجات نخواهد بود **امر اول** شریک **سوم** آنکه حقیقه تثلیث نبود در امتی از امتیهای سابقه از زمان ادم
تا زمان موسی علیه السلام پیغمبری از پیغمبران گذشته است که در امر با اعتقاد تثلیث نمود بلکه تمام ما و بوی خود بودند
این امر بی ظاهر است و مشک اهل تثلیث بیعضو ایات سفر تکون در اثبات تثلیث نامر و طوطا تمام است و در حقیقت
تخریب معنویت از قبیل بودن معنی است در بطن شاعر هیچ زایه تثلیث از ان ایات است شام نمیشود و ادعا نمینمایم که
ایشان بحسب کمال خود مشک بیعضو از ایات از سفر تکون نمیشوند بلکه ادعا نمینمایم که این معنی از ان ایات ثابت نمیشود
و این عقیده در امتی از ام سابقه نبوده و اما اینک این عقیده در ام موسی و امت انجیل ثابت نیست پس این جمله حکما
بر بیان ندارد زیرا که هر کس مظهر نماید این توحید منجلی را این امر از برای او مخفی و مسنون نخواهد بود و جناب عیسی علیه السلام
فان عمر شاک بود در عیسی علیه السلام که ایام موعود است **بند باب (۱۱)** از انجیل متی این نحو مرقوم کرده است (۲)
و چون بچی دزدان احوال مسخر شدند و نفرز شاکردان خود را فرستاده (۳) بدو گفت ای ان آینده تو یا منتظر کرد
باشم انشی پس هرگاه عیسی علیه السلام خدا باشد نمود با الله که جناب عیسی لازم می آید زیرا که شک در خدا موجب کفر است پیشتر
چگونه منصور است که مانند بچی کسی خدای خود را شناخته باشد و حال آنکه نبی است از جانب خدا بلکه افضل الانبیاء
بنابر شهادت مسیح چنانکه در **بند (۱۱)** از باب مذکور مسطور گردیده است و زمانیکه افضل الانبیاء این خدا را شناختند و حال
آنکه معاصران این خدا بودند پس مفضولین و غیر معاصرن از انبیا بطریق اولی این خدا را نخواهند شناخت و علمای یهودان
موسی علیه السلام کون اقرار و اعتراف بر تثلیث ندارند ظاهر روشن است که ذات و صفات الهی تغییر و تبدل بر خا نیست
از لا و ابدا ذات و صفات کالیه الهی تغییر و تبدل موجود است پس هرگاه تثلیث حق بود بر ذمه موسی در سایر انبیا
بخی سزا بل علیه السلام واجب بود که این اعتقاد را به بیانات واضح و الفاظ غیر مجمله الخلاق عیان و بیان نماید تا بجهت کل
که شرح موسی که اطلاق واجب بود از برای جمیع پیغمبران تا عهد عیسی علیه السلام خالی باشد از بیان این حقیقه که ملامت
بنابر زعم اهل تثلیث و فحاه از برای احدی امکان ندارد بدو این اعتقاد نبی باشد یا غیره جناب موسی و پیغمبر دیگر
از پیغمبران پس اسرا بل این عقیده را بیان نمایند بر بیان واضح و روشن بجهت بیانی که این عقیده صراحت مفهوم و معلوم

کتاب فی الفی

در بیان اثبات حق و ابطال

که هیچ شکی و شبهه دیگر نداشته اند و موسی علیه السلام بیان نماید احکام را که ضعیف و نافرمان است در نزد مقدس اهل
تثلیث بشرح تمام و بیان مآلا کلام و ان احکام را انکار نماید شرعاً بعد از وی و کفره بعد از وی و تا کید بلیغ نماید بر حاکم
انها و قتل را واجب بفرماید بر تارک بعضی از آنها و اعجاب از این آنکه عیسی علیه السلام نیز این عقیده را بیان فرمودند تا عرض
به بیان واضح مثلاً باین نحو گفته باشد بدو شبکه ذات الهی مثل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و اقنوم ابن
تجد من تعلق گرفته است بقلان علاقه و با علاقه که فهم آن خارج از ادراک شناس است همان قدر بدانید که من خدا هستم غیر از
من نیست بجز علاقه مذکور و با کلام دیگر بگوید که مثل این کلام باشد در افاده این معنی که صریح باشد و نیست در دست اهل
تثلیث از اقوال انجیل مگر بعضی اقوال منشا هر دو صاحب بزرگ الحی در کتاب خود المعنی بمفتاح الاسرار گوید اگر کسی گوید
چو امسح الوهیت خود را بیان فرموده به بیانیکه واضحتر باشد از آنچه ذکر شد چو او واضحاً و مختصراً گفت بدو سنی منم الله غیر
از من نیست و جواب داده است بچو اب غیر مقبولی که نمیخواهم آن جواب را در اینجا نقل نمایم و ثانیاً باین نحو جواب داده است که
احدی قادر نبود بر فهم این علاقه و حدانیت پیش از برخواستن مسیح علیه السلام از میان مرده ها و عروجش باستان پس هرگاه صراحت
میفرمود چنان میفهمیدند که بحسب جم انسانی خداست و این امر باطل بود جز ما پس ادراک این مطلب نیز از مطالبی است که در حق
انها بشلامه خود فرمود (و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل انها را ندارید و لیکن چون بعضی
روح حق آمدن از اجماع راستی راه نمائی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمیکند بلکه با آنچه شنیده است سخن میگویند و از امور
آینده بشما خبر خواهد داد) پس از آن گفته است بدو سنی که بزرگان ملک بود چند مرتبه خواستند از او بگریزند و سنگسار
کنند یعنی پس او و حال آنکه در حضور ایشان الوهیت خود را بیان نکرده بود و مگر بطریق لغزانشی نقلاً بالمعنی پس او کلام کثیر
در عذر معلوم میشود در ترک بیان این عقیده اقول عدم قدرت مردم بر فهم این مطلب قبل از عروج مسیح و قوت فرانس از هود و
هر در عذر در غایت ضعف و عجز و جهلست اما اول پس همینقدر کافی بود از برای دفع شبهه که علاقه اتحاد دیگر
فما بین جسم من و اقنوم ابن است فهم آن خارج از وسع و طاقت شناسیست شناسی را ترک کنید و اعتقاد نماید که من خدا نیستم
با اعتبار جسم بلکه خدا هستم باعتبار علاقه مذکور و اما نفس عدم قدرت بر فهم آن پس از عروج نیز باقی است حتی اینکه احد
از علمای ایشان تا کون کیفیت این علاقه و حدانیت را نفهمیده است هر که هر چه گفت قول او رجحان الغیب و خالی از
مفسد عظیم نیست و لذلک علمای پر و قسنت بیان علاقه را کلمه ترک نموده اند و خود گفته اند یعنی صاحبان
الحی در مواضع متعدده از رضایهت خود اقرار مینمایند که این امر از اسرار و خارج از ادراک عقل است و اما در وقت
نیامده بود بنا بر اعتقاد خود اهل کتاب از نصاری مگر اینکه گفته باشند از برای کاهان خلوقا که مصلوب شود در
دست بود و بیستامیدانست که ایشان او را بدار خواهند کشید و زمانیکه از برای مرگ آمده باشد و بیستامیدانست که مصلوب
خواهد کرد بدو هر چه جای خوفنا از هود در بیان این عقیده که مدار نجات است و عجب آنکه خالق ارض و سما و قادیان
میرسد از بندگان خود که از اذل و اذل اقوام دنیا هستند و بیان نمینمایند از ترس ایشان اعتقاد بر آنکه مدار نجات است
و بندگانش از پیغمبران مانند ارمیا و اسعیا و یحیی علیه السلام در مقام بیان حق نمیرسند از جماعت یهود و شداید را چنین
در راه خدا تا اینکه بعضی از ایشان کشته میشوند در راه دین معهدا دست از بیان حق بر نمیدارند تا دم آخر و خدا از بندگانش
میرسد و حق را بیان نمیکند و حال آنکه از برای کشته شدن آمده است و عجز اینکه مسیح علیه السلام میرسد از هود در بیان
این مسئله عظیم و شدت مینماید بر ایشان در اسرار معروف و نهی از منکر و بطوری سخن میگوید بر کاتبان و فریسیان که بمنزله
ه لو کنت در میان یهود تا بر تبه ششم و سب هرسد و فحاشی مینماید و منافقان ایشان را باین الفاظ خطاب مینماید که در باب (۲۳)
اینها را میفرمودم کرده است (۱۳) و ای بر شما ای کاتبان و فریسیان را با کار که در ماکوت آسمان بر روی مردم می بندید

تکلیف با قول مسیح علیه السلام

زیرا خود داخل آن نمیشود و داخل شده گانرا از دخول مانع میشود (۱۴) وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار که خانه های بیوه زنازای بلعید و از روی ربا نماز را طول میکشید از فروطاب بشدید تر نخواهد یافت (۱۵) وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار که بزجر و مکر بدنه سربدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را در مرتبه پست تر از خود این انجیم مینوازید (۱۶) وای بر شما ای رهنمایان کور که میگوئید هر که بیگنای قسم خورد باکی نیست لکن هر که بطالای همگن قسم خورد نباید وقت کند (۱۷) ای نادانان و ناپسندان یا کلام افضل است یا طلال یا همگن که طلال را مقدس میسازد (۱۸) و هر که بدین قسم خورد باکی نیست لکن هر که بدین قسم خورد نباید وقت کند (۱۹) ای جفالت و کوفران کلام افضل است هدیه نامد بخیر هدیه را نقد بینید (۲۰) وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار که نغناء و شب و زهره را عشر میدید یعنی زکوة و اعظم احکام شریعت یعنی عیال و رحمت و ایمان را ترک کرده اند میبایست آنها را ایجا آورده اینها نیز ترک نکرده باشید (۲۱) وای رهنمایان کور که پشه را صافی می کنید و شر را فرو میبرد (۲۲) وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار از آن کور که بیرون پیاله و پیشقرا با پالت مینماید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است (۲۳) ای فریبی کور اول درون پیاله و پیشقرا با ظاهرا هر ساز تا بیرونش نیز ظاهرا هر شود (۲۴) وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار که چون فیور سفید شده میباشید که از بیرون نیکو مینماید لکن درون آنها از استخوانهای اموات و سایر نجاسات پر است (۲۵) همچنین شما نیز ظاهرا هر مردم عادل مینماید لکن باطنها از رباکاری و شرارت مملو هستید (۲۶) وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار که قیرهای انبیا را بنا می کنید و مدنها ی صافدین را زینت میداد (۲۷) و میگوئید اگر در تمام اجلا خود میبودیم در ریحون انبیا با ایشان شریک نمیشدیم (۲۸) پس بر خود شهادت می دهید که فرزندان تاملان پیغمبرانند (۲۹) پس بیایید بدان خود را لبر بزنید (۳۰) ای نادان و افعی زاده کان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد (۳۱) لهذا الحال انبیا و حکما و گنابان نزد شما میفرسند و بعضی را خواهید کشت و بدار خواهید کشید و بعضی را در کباب خود تا زنده از شهر بشهر خواهید داند (۳۲) تا بر شما آید هر خونهای صافدان که بر زمین ریخته شد از خون های صافدان خون زکریا این بر چاکه او را در میان همگن و مدیح کشید (۳۳) هر ایندیشا میگویم که این بر اینظا بفر خواهد آمد (۳۴) ای اورشلیم اورشلیم قتل انبیا و سنکسار کشته مرسلین خود چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم چون مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستید و در باب بازدم از انجیل لوقا امثال این عبادات مذکوره بلکه سخت تر از اینها در خانه تان مرد فریبی که جناب عیسی در خانه او مهمان بود و بر روی او مرد فریبی و در مواضع دیگر از انجیل از بن قبیل تشد بلات در امر معروف و نهی از منکر دار و جناب عیسی پس چگونه امکان دارد که در حق چنین بزرگواری گفته شود که ترک نماید بیان اعتقاد بر آنکه مدار نجاسات اهل عالم است خاشا و کلام حاشا که جناب عیسی در مقام بیان حق از یهود و غیر یهود بنرسد بعثت انبیا نیست مگر بر ضد و خلاف اهل ظالمه آمدند و هر چه خدا فرمود بیان کردند چگونه منصور است که خدا بنرسد و حق را بیان نکنند بجلا از کلام صاحب بزرگ معلوم و مفهوم میشود که عیسی علیه السلام بنسئله زاد در حضور یهود هر گز بیان نفرمود مگر بطریق لغز و اینکه جماعت یهود اینسئله را منکر بودند اشدا نکار و چند مرتبه خواستند مبحر اسنکسار نمایند از برای بیان اینسئله بطریق لغز و چون از بیان مفید مانع شدند حاصل آمد اکنون به اتمل و توقف شروع میکنم بیان مقاصد فصول و میگویم **فصل اول** در بیان ابطال تلبیة با قول جناب مسیح علیه السلام **قول اول** در آیه (۳) از انجیل یوحنا قول عیسی علیه السلام در خطاب بنجدا با برنجو رقم کرده است (۳) این آیه **خنی دل آبد با دیصلح الة دسر سئوتا بنوشوخ و هو د شود و روح شیخ** مشیخ و ترجمه فارسی چنین میباشد و جوه ابدی نیست که نور اخدای واحد حقیقی و عیسای مسیح را که فرستاده بشناسند پس عیسی علیه السلام بیان کرد که جوه ابدی عبارت از آنست که مردم بشناسند خدا را که واحد حقیقی است و اینکه عیسی علیه السلام

وای بر شما ایگنابان و فریبیان رباکار که بزجر و مکر بدنه سربدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را در مرتبه پست تر از خود این انجیم مینوازید (۱۶)

در بیان اثبات توحید و ابطال

رسول و فرستاده او میباشد و نفرمود حیوة ابدی آنستکه مردم بدانند ذات نوسمثل سه اقنوم واقانیم تله ممتازند
 با مینا حقیقی و اینکه عینی انسان و خلاست و یا اینکه عینی خدای مجتسمست و چون این قول در خطاب الله و در مقام دعا بود
 احتمال خوف و ترس زیهود در اینجا نمیرود پس هرگاه مدار نجاه بثلیث بود البته عینی علیهم السلام بیان میفرمود و زمانیکه ثابت
 شد که حیوة ابدیه اعتقاد توحید حقیقیست از برای خدا و اعتقاد رسالت است از برای مسیح پس خدا این دو امر موثرا بدی
 و ضلال بین خواهد بود بقیما و توحید حقیقی ضد تثلیث حقیقی است پیشه چنانچه انشاء الله مفضل اول و مدلال اول
 دوم خواهد آمد در نامه مسیح ضد الوهیت است زیرا که مغایرت فیما بین مرسل و مرسل ضروری و بدیهی است و این
 حیوة ابدیه از فضل و کرم خدا در میان اهل اسلام و تا بیان خبر بالا نام یافت میشود و اما غیر ایشان پس مجوس و مشرکین
 هند و چین هر و مناد ازین حیوة ابدیه بجهت انقضاء هر دو اعتقاد و اما اهل تثلیث از مسجین ابطاح و مندان ازین حیوة
 ابدیه بجهت انقضاء اعتقاد اول یعنی توحید حقیقی و اما یهود کلام عرو مندان ازین حیوة ابدیه بجهت انقضاء اعتقاد ثانیه یعنی
 رسالت مسیح و اما مسلمین چون توحید حقیقی و رسالت جناب مسیح ذاقا مل و معتقدند پس حیوة ابدی موافق قول مسیح
 بادیه است و پس هر کس که طالب این حیوة ابدیه است باید مسلم شود قول **كُلُّ مَنْ حَرَّمَ دِينًا** (۱۲) از انجیل مرقس این سخن
 عیان و بیان شد است (۲۱) **وَتَبَلِي خَدْمُنْ سَاپَرِي وَ شَمْعِي لِي دِيدِي وَ شِ وَ خِي بِلِه دَصْبَاي جُورَابِ**
قِي وَ بُو شِرِي اَيْنِي يُو فِدَنْ قِي دِكَلِي (۲۹) **جُورِي اِلِه يَشُوع قِي مَن كَلِي يُو فِدِي شَمْعِي بَايَسِر اَيْسِلِ**
اَلِه خَه مَرِي لِي (۳۰) **وَ دِي حَبْتِ لِمَرِي اَلِه لُوح مَن كَلِه لُوح وَ مَن كَلِه خِيَا لُوح وَ مَن كَلِه**
خِي لُوح اِهِي لِي يُو فِدَنْ قِي ترجمه فارسی چنین است (۲۱) و یکی از کتابان چون مباحثه ایشا راستینده دید که ایشان را
 جواب نیکو داد پیش آمده از او پرسید که اول هر احکام کدام است (۲۹) عینی او را جواب داد که اول هر احکام اینست که
 بشنوی ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوند واحد است (۳۰) و خداوند نامی خود را بنامی دل و نمانی جان و تمامی خواطر
 و تمامی قوت خود بخت نما که از لای احکام اینست (۳۱) **وَ دَرِي دِي دِي اِلِه دِي حَبْتِ لَشِي بُوخِ اَخ كُوخِ يُو فِدَنْ**
خِي دِي بُو ش كُورَا مَن دَا قِي لِي (۳۲) **اَمْرَا اِلِه هُو سَبْرَا صِيَاي رَا قِي بِنِي سُو تَا مَرُوح دِي خِي لِي اَلِه وَلِي نَحِي نَحِي**
شِي بُو مَنِي (۳۳) **وَ دِي حَبْتِ لِدَنْ مَن كَلِه لِي وَ مَن كَلِه خِيَا ل وَ مَن كَلِه كَن وَ مَن كَلِه خِيَل وَ دِي حَبْتِ لَشِي بُو اَخ**
كُورَه بُو ش زُورِ اَلِه مَن كَلِي قِي دِي تَمَام وَ دِي نَحِي (۳۴) **وَ كِي تُو عِ خِي بِلِه دِي هُو تُو ت مَدُورِي وَ اَجُورَاب قِي مَرِي**
اِلِه لِي بُو ت رِي حُو مَن مَلَكُوتِ دَا لِه یعنی (۳۱) و دوم مثل اولست که همتا به خود را چون نفس خود بخت نما بر زکر
 ازین دو حکمی نیست (۳۲) کتاب ویرا گفت افرین ای ستاد نیکوگفتی زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست (۳۳) و
 او را بنامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت بخت نمودن و همتا به خود را مثل خود بخت نمودن از هر فرمانهای
 سوختنی و همتا با افضل است (۳۴) چون عینی بدید که حافظه جواب داد بوی گفت از ملکوت خدا دور نیستی و در نامه
 بیست و دوم از انجیل مرقس قول عینی علیهم السلام بعد از بیان دو حکم مذکور بیان نمود مسطور کرد بدیه است (۴) بدین دو حکم تمام
 توده و صحف انبیا معلق است انشائی پس از آیات مرقومات معلوم و محقق کرد بدیه که اول وصایا و احکام که در توره و جمیع
 صحف انبیا ضریح شده است و حق است و سبب قرب ملکوت است آنستکه انسان اعتقاد نماید که خدا واحد است و غیر از او
 خدای نیست و هرگاه اعتقاد تثلیث مدار نجاه بود چنانچه فرعون اهل تثلیث است هر انبند در توره و در جمیع صحف انبیا
 به بیانات واضح بیان میگردید زیرا که اول احکام و وصایا میباشد و عینی علیهم السلام در اینجا و هر جا میفرمود اول وصایا
 و احکام آنستکه خدای واحد صاحب سه اقنوم است که ممتازند با مینا حقیقی لکن چنین بیانی نشده است در کتابی از کتب
 پیغمبران صراحه و جناب عینی چنین فرمادیشی نفرمودند پس تثلیث مدار نجاه بیست پس ثابت و محقق کرد بدیه که مدار نجاه

ثالث باقوا المصنف شرح

اعتقاد بنوحد حققی است نه اعتقاد بتثلیت که استنباط مینماید مثلین از بعضی کتب انبیا که از استنباط مینماید
نیست زیرا که این طور استنباط بسیار خفی است مانند استنباطی است که بعضی از مشائخ از کلمه مبارکه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
استنباط مینماید که بسگویند چون این کلمه مبارکه مشتمل بر سه اسم خداست لهذا کلام بر تثلیث دارد و هر طایفه بدانند که
این نحو استلال از اقسام جنونست زیرا که الجنون فنون و در مقابل خصوص جمیع انبیا مردود است و فرض مخالف در این باب
اینکه اگر اعتقاد بر تثلیث مدار نگاه بود هر اینه انبیا بی بی اسرائیل به بیانات واضح شافیه کافیه بیان میفرمودند
و چون در بیان فرموده اند در باب چهارم از توفیق الهی باین نحو مرقوم کرده است (۳۵) **أَنْتَ يَا خَلْقُ مَوْجِزٍ بِاللَّيْلِ**
وَمَرْبِي آلِهِ كَيْفَ مَدْرِي جِدْمِنُهُ (۳۶) إِذْ يَوْمَومٌ وَمَدْرِي لِلْيَوْمِ مَدْرِي آلِهِ لَيْسِي بِعَوَّلٍ وَعَالٍ وَعَالٍ
لِللَّيْلِ لَيْسِي بِعَوَّلٍ (۳۷) فَوَازِمْرِي شَدَاةً أَيْنَكُمْدَانِي كَخَلَاوَدَخَلَاوَدِثِي وَسَوَائِي وَدِكْرِي نَيْسِي (۳۸) بَسْمِ مَوْجِزٍ
دَرْدِ لِحُودَانِدِي كَن كَخَلَاوَدِ دَا سَمَانِ عَلِيَاوَدِ دَرْمِنِ سَعْلِي خَلَاوَسْتِ وَدِكْرِي نَيْسِي وَدِدَابِي شَمِزِ مَوْجِزٍ كَوْرَانِي
نَحْوِ مَطْوَرِكِرْدِي بَدَا سَتِ (۳۹) شَمْعِي يَا بَيْسِرِي شَيْلِ مَرْبَا آلِهِ خَلَاوَدِي (۴۰) وَنَحْبِي لِيَرْبَا آلِهِوُخِ بَكَلَه لِيَوْمِ وَبَكَلَه
كَلُوخِ وَبَكَلَه خَلَاوُخِ (۴۱) أَيْ اسْرَائِيلِ شَمَاعِ نَمَاخَلَاوَدِ خَلَاوَدِ خَلَاوَدِ نَدِي سَتِ وَاحِدِ (۴۲) بَسْمِ خَلَاوَدِ خَلَاوَدِ خَلَاوَدِ
هَكِي دَلِ وَهَكِي جَانِ وَهَكِي قَوْتِ دَوَسْتَارِ وَدِدَابِي جَهْلِ وَنَحْبِي از كِتَابِ شَعْبَا بَا بِنِ نَحْوِ مَوْجِزٍ كَرْدِي بَدَا سَتِ (۴۳) فَذَلَا دَاتِ
دِ آيِي وَبِنِ مَرْبَا دِي قَارِي مَوْجِزٍ آلِهِ دِ سَرِ شَيْلِ آيِي وَبِنِ مَرْبَا وَلَيْتِ مَدْرِي جِدْمِنِي لَيْتِ آلِهِ بِنِ خَلَاوَدِ مَوْجِزٍ
وَكَأَدِ عِلْوُخِ آيِي فَذَلَا دِ دَايِي مِّنْ زَرَقِي دِ شَمِشِ وَبِنِ مَرْبَا دِي لَيْتِ جِدْمِنِي آيِي وَبِنِ مَرْبَا وَلَيْتِ جِنِ بَعِي (۴۴)
مِنْ خَلَاوَدِ وَغَيْرِي نَيْسِي وَسَوَائِي مِّنْ خَلَاوَدِ نَيْسِي مِّنْ فَوَازِمْرِي كَرْمِنِ كَرْمِنِ مَرْبَا نَدَانِي (۴۵) نَا اَيْنَكُمْدَانِ مَطْلَعِ اَنْقَابِ غُرُوبِشِ
بَدَا نَدِ كَسَوَائِي مِّنْ نَيْسِي مِّنْ خَلَاوَدِ وَنَدِمِ غَيْرِي نَهْ اَنْشِي بَسْمِ وَاجِبِ وَلاَ مِ بَرَاهِلِ شَرَفِ وَغَيْرِ اَيْنَكُمْدَانِ كَخَلَاوَدِ وَاحِدِ وَشَرِكِي
نَدَاوَدِ نَا اَيْنَكُمْدَانِ كَخَلَاوَدِ ثَلَاثِ ثَلَاثِ سَتِ وَذَاتِ مَقْدَسِ وَذَاوَايِ سَهْ اَنْوَمِ اسْتِ وَاَنْوَمِ اَيْنِ دَر شَكْمِ مَرْبِي مَطْلَعِ شَدِ كَشْمِ
شَدِ وَبِحَقْمِ وَفَتِ وَبِعْدَا سَهْ رُوذَاوَدِ جَهْمِ بِيْرِنِ اَمْدِ وَخَلْقِ زَاهِ بِيْرِنِ اَوْرِدِ وَرَفْتِ بَا سَمَانِ دَر جَانِبِ ذَا سَتِ بَدِ رَشْتِ اَكْر
اَيْنَهَا لَازِمِ بُوَدِ وَنَجَاةِ مَوْفُوتِ بَا اَيْنَهَا بُوَدِ تَمَائِي بَغْمِبِرَانِ اَيْنَهَا زَا بِيَانِ مِ بَعْمِ مَوْجِدِنِ وَنَحْبِ كَفْتِنِ كَخَلَاوَدِ وَاحِدِ اسْتِ وَغَيْرِ اَوَا بِنِ
بَلَكُمِ مِ كَفْتِنِ خَلَاوَدِ اسْتِ وَغَيْرِ اَوَا سَهْ نَيْسِي نَعُوذُ بِاللَّهِ اَزِ اَعْتِقَادِ بَكْرِ خَلْفِ ذَا شَهْ بَا فُوْلِ مَسْجِدِ تَمَائِي بَغْمِبِرَانِ
وَ دَر اَبَه (۴۶) اَز اَب (۴۷) اَز كِتَابِ شَعْبَا بَا بِنِ نَحْوِ مَوْجِزٍ كَرْدِي بَدَا سَتِ (۴۸) تَحْوَرُوْنَ شَوْلِي قِي مِّنْ عَالِ سَبَبِ دَانِي وَبِنِ
آلِهِ وَلَيْتِ جِنِ آلِهِ وَلَيْتِ اَنْخِ دِي بَعِي (۴۹) چِرَهَائِي بِي شِيْنِ ذَا اَز اَنْهَامِ قَدِمِ نَحْوِ اَطْرِ دَارِي دَر اَكْرَمِنِ وَمِثْلِ مِّنْ خَلَاوَدِ كِي فِي
اَنْشِي اَيْنِ اَبْرِي مَزْمَانِ اَيَاتِ سَابِقَه صَرِيحْتِ دَر نَوْحِدِ وَ اَيْنَكُمْدَانِ شَبِهْ وَنَظَرِي نَدَاوَدِ نَا اَيْنَكُمْدَانِ وَرُوحِ الْقُدُسِ شَرِكِي
اَوَسْتِنْدِ وَ اَيَاتِ مَقْدَسِ اَوْ مَسَاوَاتِ دَارِنْدِ دَر مَعْرُوثِ وَجَلَالِ وَجَدِ وَكُلِ اَيَاةِ اَز كُورِي دَلِ قَوْلِ شَمِزِ مَوْجِزٍ
(۳۲) اَز اَب (۳۳) اَز اَنْجِيلِ مَرْفُضِ اَيْنِ نَحْوِ مَوْجِزٍ كَرْدِي بَدَا سَتِ (۳۴) اَيْنِ عَالِ دِهْوِ يَوْمِ وَعَالِ دِهْوِ سَاعَتِ كَسْمِ
لِي مَيْعِ اَوْ بِلَا مَيْعِ دِ شَمْعِي وَلاَ بَرُوْنَا اَلْاَبْتِ بَعِي (۳۵) وَ لِي اَز اَنْوَمِ سَاعَتِ بَعِي قِيَامَتِ غَيْرِ اَبْرِي هِي كَسْمِ
اطْلَاعِ نَدَاوَدِ نَرَفْرَشْتِكَا نِ دَر اَسْمَانِ وَ نَرِ بَسْمِ وَ اَبْرِي مَدِ كُورِهْ دَر قَارِ سَهْ سَهْ اَيْنِ نَحْوِ رَجْمِ شَدِهْ اسْتِ (۳۶) وَ بَرِ حَقِيقَتِ
اَنْ رُوذَاوَدِ سَاعَتِ سَوَائِي بَدِ وَ نَرِ مَلَا ئِكَةَ اَسْمَانِ وَ نَرِ فَرَزَنْدِ هِي كَسْمِ مَطْلَعِ نَيْسِي وَ اَيْنِ فُوْلِ بَا عَلِي صَوْتِ نَدَا مِ نَا اَبْرِي بَرِطَلَانِ
تثلیت زیرا که مسیح علیه السلام علم قیامت را تخصیص داد بدان مقدسه الهی و علم قیامت را حق کرد از نفس خود جدا نیز می
فرمود از سایر عباد الله و مساواة قرار داد باین خود و سایر عباد در این مسئله و این مساواة و نفی علم امکان ندارد در
صورتیکه مسیح علیه السلام باشد زیرا که ملاحظه نمائیم که کلمه و انوم این عبارت از علم خداست چنانچه بعد از
گویند و فرض نمائیم اتحاد این دو را با جسد مسیح و اخذ نمائیم این اتحاد را از مذهب کسانی که قائل بجلولند یا از مذهب

در بیان اثبات قیام قیامت

گفته اند با انقلاب یعنی انقلاب لاهوت بنا سوت و بالعکس پس در چنین وقت با بدخستیه منعکس شود یعنی این بدانند
 اب نداند و لا اقل از اینکه علم هر دو مساوی باشد و چون علم از صفات جسد نیست ظهورش و در ایشان جانی نمیشود که
 علم نمود از خود اعتبار جمعیت پس ازین نظر برات ظاهر را شکار کرد بد که عینی خدا نیست و چنانکه از اعتبار جمعیت و نه باعتبار
 غیر آن **قول چهارم** در باب بیستم از انجیل مثنی موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۲۸۷ بمطابق این نحو، قوم کردیده است (۲۱)
 انگاه مادرد و پسر زبیری با پسران خود نزد وی آمده و پرسش نموده از او چیزی در خواست کرد (۲۱) و گفت چه میخواهید
 عرض کرد بفرمائید تا این دو پسر من در ملکوت تو یکی بردست راست و دیگری بردست چپ تو بنشینند (۲۲) عینی در جواب
 گفت نمیدانم چه میخواهند با اینها نیکو اندازان کاسه که من سبوشم بنوشید و قهید بگر من بیایم بیاید بد و گفتند میتوانم (۲۳)
 ایشانرا گفت البته از کاسه من نخواهد نوشید و قهید بگر من بیایم خواهد یافت لیکن نشستن بدست راست و چپ من از آن
 من نیست که بدم مگر یکسانکه از جانب بدم برای ایشان مهیا شده است انشائی پس عینی علیه السلام قدر را از خود حق نموده
 قدرت را غرض بخدا دانست چنانچه علم قیامت را از خود حق نمود و او را غرض بخدا نمود پس معلوم شد که عینی جاهل و عاجز
 بود قدرت کامله و علم نامشخص بذات واجب الوجود است پس اگر عینی خدا بود چنانچه منعم شماس است لازم بود که با جمیع
 معلومات و قادریه و صفات و ذات از کلیات و جزئیات باشد عاجز و جاهل خدا نمیشود بقینا **قول پنجم** در باب
 نوزدهم از انجیل مثنی باین نحو مسطور و مرقوم کرده است (۱۴) **و هانلی خه فری و میری الیه ملین ظا با مؤتری**
دسپای عبید دهور پلی خبی دل ابد این هو میری الیه قودتی نصرایوت ظا بالک ظا باشیون منحه
 آله یعنی (۱۴) ناگهان شخصی آمده و با کفتی ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا جوهر جاودانی بایم (۱۵) ویرا کفت از چه سبب
 مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا و احد انشائی و این قول اصل ماده ثلثت را فلع مینماید جناب عینی را
 شدت تواضع را ضعیف نشد که لفظ ظا با یعنی نیکو بر او اطلاق شود و اگر خدا بود چنانچه منعم شماس است قول او
 چرا مرا نیکو گفتی معنی نداشت و از برای او بود که بیان نماید که ظا با یعنی نیکو نیست مگر پدر من و روح القدس ناخبر
 بیان از وقت حاجت نمینموزد زیرا که از شان حکیم غافل نیست که ناخبر بیان نماید از وقت حاجت تا چه برسد به پیش خدا
 یا خود خدا و زمانیکه جناب عینی را ضعیف نشود که با وظا با گفته شود پس چگونه را ضعیف میشود با قوال اهل ثلثت که در اوقات نماز
 بان احوال تکلم مینمایند که ای رب و خدای ما یسوع مسیح ضایع مکن کسیرا که بدست خود خلق کرده خاشا و کلا که جناب
 با مثال این کلمات را ضعیف نشود **قول ششم** در باب بیست و هفتم از انجیل مثنی باین نحو فرموده است (۱۴) **و عبید**
دساعت دحیا مؤخلی شیوع یقل زاما و میری ایل ایل لسن شبقنی یعنی الهی الهی قودتی شیوع
 (۱۵) **این شیوع مد ری مؤفوخلی یقل زاما و شبقلی روخه** یعنی در نزد یک ساعت تمام عینی با او از بلند صدازند
 کفت ایل ایل لسن شبقنی یعنی الهی چرا مرا نیک کردی (۱۵) عینی با او از بلند صدازنده روح را تسلیم نمود و در آیه (۱۶)
 از باب بیست و هشتم از انجیل لوقا باین نحو فرموده است (۱۶) **و مؤفوخلی شیوع یقل زاما و میری ایل ایل یاید نوخ**
سپو وین روخی آه حیری و سوبلی کنز یعنی (۱۶) عینی با او از بلند صدازنده کفت ای پدر بدستهای تو روح
 خود را میسپارم این بگفت و جان را تسلیم نمود انشائی از این آیات معلوم میشود که خدای مسیحین مردم نمیدانم لاهوتش کجا بود
 در وقتیکه نامه زن مرد لا ستما در صورت انقلاب و امتزاج لاهوت با ناسوت چه بود که جدائی انداخت میان لاهوت و
 ناسوت و هر دو را بر باد نبرد و در وقتی که سبلی بصورتش میزدند و حاجی از خار بافته بر سرش نهادند و خوب بر
 و انداختند و سبلی را با نجاب میکردند و میگفتند اگر تو پیغمبری بگردد معارض صلیب فرود ای تا بدانم صادقی پس این قول
 و این احوالی که مذکور کردیم کلمه الوهیت را نفی مینماید از مسیح و مینماید که لاهوت و انقلاب را بر آنکه اگر

تکلیف با قبول مسیح و انجیل

خدا بود هر اینه استغاثه بخدای دیگر نمیکرد و نمیکفت الهی الهی بر امر از آن کردی و صبح نمیزد و میگفت ای پدر روح خود را بدستهای تو سپردم و عجز و موت و آنکسار و امثال ذلک نسبت بخدا عیان و ممتنع است و آیه (۲۸) از باب ۲۸ از کتاب اشعیا باین نحو فرموده است (۲۸) ای پادشاهان و مکر نشینان که خدای ابدی خداوند بگردد از انحصار زمین ضعیف نمیشود و در مانده نخواهد شد و هم حکمتش درک کرده نمیشود و آیه (۲۹) از باب ۳۰ از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است (۳۰) خداوند پادشاه اسرائیل و رهاننده اش خداوند لشکرها چنین میفرماید که من از آن و من آنم و غیر از من خدای نیست و آیه (۳۱) از باب ۴۰ از کتاب بار میا باین نحو فرموده است (۴۰) ای خداوند خدای حق است خدای حق و پادشاه ابدی اوست زمین از غضبش مرتعش و طولاً و عرضاً نمیتوانند شود و آیه (۴۲) از باب اول از کتاب جیقوق باین نحو مسطور گشته است (۴۲) ای خداوند خدای من و تقدس من ایانوا زلی نسبتی امید که نمیریم ای خداوند ایشانرا برای حکم بر پا داشتی و ای خدای قوی ایشانرا لجهت تنبیه ناسپس نمودی و آیه (۴۳) از باب اول از رساله پولس بیهوتاوس باین نحو فرموده است (۴۳) باری پادشاه سرمدی و باری و نادیده و اخدای حکیم و حیدر اکرام و مجد تا ابد لا باد انهمی پس چگونه تا جو میشود و میبرد خدای سرمدی و ابدی بری از ضعف اول آنرا حق فلدوس واحد که غیر از او خدای نیست ای قانی و عا جو خدا میشود طاشا و کلا بلکه خدای حقیقی است که علی علیه السلام در وقت در مانده و گرفتاری با و پناه میرد و خلاصی خود را از او میخواست و روح خود را بسپرد و در آن وقت و لیکن عجب درم از مسیحین که اکتفاء بمرکب این خدای عا جو میکنند بلکه اعتقاد مینمایند که بعد از مرگ بجحتم نیز رفت و سه روز در جهم حلال شد و در کتاب صلوٰه ایشان المطوع است باین نحو فرموده است چنانچه مسیح علیه السلام مرد از برای خواطر او مدفون گردید پس همچنین لا بد با بد اعتقاد نمائی که داخل جهم هم شد انهمی و فلبس کوا دلونس زاهب کتابی نوشته است در وقت رساله احمد الشریف بن زین العابدین الاصفهانی در لسان عربی و این کتاب را مستحق نموده است بخیا لات فلبس و این کتاب چاپ شده است در مشهد در رومیه الکبری در سنه ۱۰۰۰ قمری پس زاهب مسطور در کتاب مذکور باین نحو فرموده است انذی نالتم بخلاصنا و هبط الی جهم ثم فی الیوم الثالث قام من بین الاموات انهمی یعنی مسیحی که بجحتم خلاص ما انا آمدند و بجحتم نازل شد پس از آن در روز سیم از میان مردها برخواست و در پیری ثر بوک در میان عقیده آنها پیش که مسیحین باین ایمان میاورند لفظ هیل بکسرهای هوز و لام ساکنه موجود است و معنی این لفظ جهم است و در کتاب فیفینیموس لفظ سلبلی شیبول مرقوم است یعنی بجحتم نازل شد و جواد بن سابط کو بد که فستیس مار بطریروس در توجه این عقیده بمن چنین گفت بدرستی مسیح زمانیکه قبول کرد جسم انسا نیز پس لا بد است از اینکه منجیل شود جمیع عوارض انسانیت را پس داخل جهم شد و معتاد نیز گردید و چون از جهم بیرون آمد هر کس که قبل از دخول مسیح در جهم معتاد بود در هر بیرون آورد پس سؤال کردم آیا از برای ایشان بن عقیده دلیل نقلی داری در جواب گفت این عقیده محتاج بدلیل نیست مؤلف گوید که این قسوس جاهل بوده شاهد مدعا آیه (۳۱) از باب دوم از کتاب اشعیا و آیه (۳۰) از باب چهارم از رساله پولس بافسسیان و آیه (۱۰) از باب دوم چنانچه از رساله پولس فیلیپیان میباشند بخلاص مردی از مسیحین از اهل انجلیس بوجه ظرافت گفت که پدر فستی القلب بوده و الا پس خود را در جهم نمیکند داشت پس قسوس غضب کرد و امر کرد آن شخص را از مجلس بیرونش کردند و آن مرد غضبنا آمد پیش من و داخل دین اسلام کرد بدلیکن از من عهد و پیمان گرفت که حال اسلام را ظاهر نکنم ما دامیکه زنده است و یوسف و لیل داخل بلده که هنوز از بلاد دهند و مستان کرد در سنه ۱۸۳۱ از هرت و سنه ۱۸۳۳ از میلاد و از قسوس مشهورین بود مدعی الهام در حق خود بود و میگفت در سنه ۱۸۳۳ از میلاد مسیح از آسمان نزل خواهد فرمود و مناظره و مشاجره واقع کرد بدینا بین او و مجتهد شیعری عشقین

در تحقیق سبب قبول مسیح

و نظر بر او مجتهد من بود سوال کرد از فتیله مذکور در این باب فتیله جواب داد که علی مسیح داخل جهم شده و معتاد
 گردید لیکن عیبی ندارد زیرا که این دخول از برای نجات دادن امت خود بود انشی و این تحقیق در مجلس مناظره که
 فیما بین مؤلف این کتاب و باطر صاحب یکی در بنای صاحب از جهت سیاحت مسیحی که الان مقیم در طهران است از عقیده مذکور
 در همان مجلس مناظره در محضر جمعی سوال کردم گفت بل بدار الاموات رفت گفتیم و اخبر بگو گفت مجلس خاتم اموات
 باز گفت روشن تر بگو گفت علی مسیح رفت و معتاد هم شد عوض آنها و خنده کرد و این آخر کلام ما بود در آن مجلس و
مؤلف این کتاب گوید قول سببین در توجیه این اعتقاد اینکه گویند که آنها از جمیع بی نوع انسان
 که حضرت آدم علیه السلام است که در اکل از شجره منهیه از آن جناب صادر گردیده است بپا و اولیاء و صدیقین از اولاد
 نایبی بن زکریا علیه السلام در جهم معتاد بودند و خدا خواهد است پس از آن جهم بیرون بپا و ورد بدین وسیله که انوم
 این را فرستاد و در شکم هر چه ملغم شد و حرم انسا بر آن مجرب بود و تسبیح را عمل نمود و چون گناه هر فرج گناه حضرت را
 بود که تخص و احد است لهذا توایب ایشان هم با بد فرج توایب شخص واحد باشد و آن خدای بخت است زیرا که دیگر توایب
 این مرحله نبود لهذا اخون در دست پیوسته شد و سه روز در جهم عوض هر معتاد کردید و هر را نجات داد و حال
 هر کس چنین اعتقاد نماید از اهل نجات است و الا فلا بد از آنکه این اعتقاد در جهت یعنی بودن انبیا و اولیاء و صلحا در
 جهم قبل از مسیح منافق است تا جمیع کتب عهد عتیق و جدی بود تا در باب (۱۶) از انجیل خود تصریح مینماید از قول خود هیچ
 که جناب برهم علیه السلام با العازر فقیر در بهشت بود تا بجلا اثبات بمطلب در مقدمه گذشت در اینجا نیز گوئیم در موضع
 کثیره از فتیله موس تصریح شده است که جناب مسیح بشمول زول فرمودند از انجیل در صفحه (۶) دعا اعتقاد حوازیون
 و صفحه (۶) و (۶۴) و صفحه (۷۵) و (۷۶) و غیره و بشمول هم جهم است با لقطع و البین و نیز در باب (۲۳) و (۲۴) و (۲۵)
 از کتاب اعمال صریح در زول مسیح و همچنین در (۳۱) از باب دوم از رساله پولس با فیلسان و همگذا ای (۹) از باب
 چهارم از رساله پولس بنیله پیمان و بعضی از فرق صنادی اشنع واقع از این اعتقاد مینمایند که در تقاریخ خود در بیان فرشته
 مار سونی باین قوم فرموده است که این فر فر معتقد بودند که مسیح علیه السلام بعد از وفات داخل جهم شد و نجات داد روح
 قابیل و اهل سد و ما از آنرا که ایشان حاضر شدند در نزد مسیح و اطاعت نمودند خدای خالق شر را و در جهم گذاشتند
 ها بیل و نوح و ابرهم و صلحای دیگر را از زمان آنرا که ایشان مخالفت نمودند با فر فر اول و این فر فر اعتقاد مینمود که خالق
 خالو منصور بخدا شکست مرسل مسیح علیه السلام است نسبت لهذا کتب عهد عتیق و الهامی مینمایند انشی پس عقیده این فر فر
 مثل بر امور چندی میباشد اول جمیع ازیاح از ارواح انبیا و صلحا و اشفیا و نگار و نجات معتاد بودند در انش
 جهم قبل از دخول عیسی علیه السلام و هر آنکه عیسی علیه السلام داخل جهم شد این دعا اعتقاد تا کون باقی است در میان مسیحی
 چنانچه در پیش دانستی مسیح که عیسی علیه السلام نجات داد ارواح اشفیا را از عذاب بخلاف انبیا و صلحا که آنها را در
 جهم گذاشت چنانچه هر آنکه این صلحا مخالفت بودند با عیسی و اشفیا موافق بودند پس هر آنکه خالق خالو و خدا
 خالق خیر و خالق شر و عیسی علیه السلام رسول اولست و انبیا و دیگر سولان ثانی مشتمل بر آنکه کتب عهد عتیق الهامی مینمایند
 و کتبش قد ربعه صاحب میزان الحی در کتاب خود اسمی بجای الانکال در جواب کشف الاستار باین نحو فرموده است
 الحی در عقیده مسیحین یافت میشود بدینستیکه مسیح داخل جهم شد و در روز سیم برخواست و با سمان عروج نمود
 لکن فر در اینجا بیستم هاتس میباشد و آن جانیست فیما بین جهم و فلک صلی و معنی اینکه داخل ها و س شد تا بناید
 اجلال خود را با اهل ان و ندب نماید ایشان را بر اینکه من مالک جوتوم و من دادم نگاهه گناه را برکت صلی خود و شیطان و
 جهم را مغلوب و ادبرای مؤمنین کالمعدوم نمودم انشی ملخصا و نفلا بالمعنی زیرا که نوح در حال تخریب حاضر نبود و در

و در کتب

در اثبات ثلث و جواب اشکال

جواب گوئیم چون ثابت و محقق کردید از ظاهر کتاب صلوة و کلام فی بین کوا و لوتش و ثابت شد صراحتاً
از اقرار دینا و طهر رس و مؤمن و یقین و با طر صاحب و از عقیده اهلان نیست و کتاب تفسیر مؤمن که جهنم در معنای حقیقی
نموده است و خود صاحب میزان الحق نیز اعتراف نمود که این عقیده پیدا میشود در کتب مسیحین پس از آن تا قبل نمود و تا قبل از
بدون دلیل مردود و غیره قبول است و تا چنانکه ثابت نماید از کتابهای خود که ما بین جهنم و فلک صلی مکانست معنی
بها و من پس از آن ثابت نماید از کتب خود که دخول مسیح بجهنم از برای دو مطلب مذکور بوده یعنی از راه جلال خود و آگاهانند
اهل ان بلاد **نیکو گمائی** رو با ثمال بوجود افلاک نیستند و علمای پر و کسنت از مشاخرین حکما از امتناست پنهانند در این
پس چگونه این توجیه صحیح خواهد بود بنا بر ذم ایشان تا آنجا که گوئیم اینها و من محل سرود و ثوابست و با جای محنت و عقاب اگر از آن با
اهل ان محتاج با آگاهانند مسیح نخواهند بود زیرا که قبل از دخول مسیح در سرود و خوشحالی و خوشوقتی بودند و اگر تا قبل از آن
تا قبل و توجیه غیره مفید خواهد بود زیرا که جهنم ارواح نخواهد بود مگر محل عذاب خواه اسمش یا ها و من بکفاری و خواه جهنم
تا آنجا که گوئیم بودن موت صلی هزاره گاه غیر محفولست یقیناً زیرا که مراد از این گاه بنا بر ذم گاه اصلی است که از آدم علیه السلام
صادر شد نگاه که از اولاد انجذاب صادر میشود و جایز نیست که اولاد معذب شوند بجهنم گاه اصلی آباء زیرا که آباء کفایت
نمیشوند بجهنم گاه آباء و نه بالعکس بلکه این خلاف عدلست قال الله عز وجل کلامه الحجد ولا تزر وازیه وزر اخری
و آیه (۲۰) از باب (۱۸) از کتاب خرفیال علیه السلام این خود فرشته است (۲۰) چنانکه گاه میوزد خواهد مرد پس بارگاه بدین
نخواهد کشید و دید بارگاه پس را نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر بر او خواهد بود و آباء
گوئیم شیطان مغلول و مغلوب کردن بموت صلی معنی ندارد زیرا که بنا بر حکم این انجیل شیاطین مقیدند بقیود ابدیه
قبل از میلاد مسیح علیه السلام (ع) از رساله بهود با این نحو مرقوم گردیده است (ع) و فرشتگان نیز که اصل مقام خود را
حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهنم قصاص یوم عظیم نگاه داشت
عجیز اینکه آفتابها بنامند بموت خلای مرقوم و رفتن بجهنم بلکه علاوه بر این دو امر میگویند ملعون هم شد نعوذ بالله و
ملعونیتش در نزد مسیحین مسلم است کسی نیست که منکر این مسئله باشد و صاحب میزان الحق با کمال رضای خواطر قبول مینماید
و در کتابهای خود تصریح میکند و مقدم من القضاء پولس نیز تصریح نموده است ملعونیت این خدا آیه (۱۳) از باب سیم
از رساله پولس باهل خلاطیه با این نحو فرموده است (۱۳) و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیه کرده است که بجای ما
مورد لعنت شد از آنجا که نوشته شده است که ملعونست هر کسی که از آزار و بختی شده است انشائی و در مجلس مناظره که در
شانزدهم ماه رمضان المبارک مطابق یکم هزار و سیصد و دوازده هجری که موافق است با یکم هزار و هشتصد و نود و پنج
ما بین این تفسیر **مؤلف کتاب** و وارد صاحب و با طر صاحب منعقد کردید بعد از خجابت شدن در این مسئله و از دست
اهل مجلس را مخاطب نموده با کمال رضای خواطر گفت بشارت باد شما را اگر صلی علیه السلام عوض شماها ملعون شد نعوذ بالله و
صورت مجلس مناظره در رساله که مستحق بیرون المسلمین است نوشته شده و بطبع رسیده است بخلا در نزد مسلمین اطالاً
مثل این لفظ بر مسیح علیه السلام بسیار شنیع و قبیح است بلکه لعنت کنند بر خدا نعوذ بالله واجب الرجم است بحکم توزین و یکی از
سنگسار نمودند در زمان موسی علیه السلام بجهنم نگاه چنانچه در باب (۲۴) از سفر اخبار مذکور گردیده است (۱۱) و
پسر زن اسرا شلیته اسم خدا را از کفر گفته و لعنت کرده و او را بموسی آوردند و اسم مادرش را او پیش دختر دیری در سبط دان و
(۱۲) و او را حبس کردند تا اینکه از برای ایشان از راه خداوند منکشف شود (۱۲) و خداوند بموسی خطاب کرده که (۱۳)
که ان لعنت کنند تا بر بیرون آرد و اخراج نماید و تمامی شوندگان دست خود را بر سر او بگذارند و همگی جماعت او را سنگسار
نمایند (۱۵) و با این اسرا شلیت خطاب کرده بگو که هر کسی که خدا را لعنت نماید با او خداوند با او بکشد از روی غضب خداوند

در اثبات حقانیت انجیل

سیچین از پولس گرفته تا امروز واجب القتل بوده و هستند زیرا که مسیح علیه السلام را خدا میدانند و ملعونش میخوانند
و هر با پدر بارگاه خود را بشنند و اراهل بجات بیستند یسایا با که است کنند بر والدین نیز واجب القتل است تا چه رسد بلعنت
کنند بخدا بنمود ما الله چنانچه در باب (۲۰) از سفر مدکور مسطور گردیده است (۹) و هر کس که پدر یا مادر خود را لعنت نموده
خونش بگردن خودش میباشد **قول هفتم** در آیه (۱۷) از باب (۲۰) از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام در خطاب
بمردی مجذوبه باین نحو مرقوم گردیده است (۱۷) **أَمْرًا لَيْسَ يَشْعُرُ لَدَفْرَاتِ بَنِي سَبَبِ هَالَا لَوْنِ سَبَقِ لَكِرِي بِي**
أَيْنَ (۳۰) لَكِرِي أَخُونِ وَنِي وَمُورِي لِي بِنَسْفُونِ لَكِرِي بِي وَبِي وَخُونِ وَآلِهِي وَآلِهِي وَخُونِ وَنَرَجَمَ بَقَارِ سِي چين
میباشد (۱۷) عیسی بدو گفت مرا بس مکن که هنوز نزد پدر خود را از فرزندم و لیکن نزد برادران من شتافتن ایشان بگو که
نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما مبروم پس عیسی علیه السلام در این قول مساوات فرار داده است باین خود
و سایر مردم که فرموده است پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما از برای اینست که گفت و افترایان جناب فریبند
و گویند الله و ابن الله است پس چنانکه شاکر دان عیسی علیه السلام بندگان خدا بودند و ابناء الله نبودند حقیقه بلکه معنی عباد
پس همچنین عیسی علیه السلام نیز بنده خداست و ابن الله نیست حقیقه بلکه بان معنی است که بعد ازین خواهد آمد در فصل سیم
انشاء الله و چون این قول بعد از قیام عیسی علیه السلام بوده از میان مردهگان علی قولهم و بزمان اندکی قبل از صعود باستان پس
ثابت گردید که انجناب نصیح مفرمود که بنده خداست تا زمان عروجش باستان و این قول مطابق است با آنچه خدا حکایت
کرده است از انجناب در قرآن مجید **مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَرِيعْبُدُوا وَاللَّهُ رَبِّي وَرَبُّكُمْ خَاصِلًا**
أَبَهُ كَرِيمًا بَقَارِ سِي بِنَكَةِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَضَ مَبْكِنْدَمِنْ نَكْتَمُ بَأِشَانِ مَكْرًا لِيخْرُفُوا مَرَعُودِي بَكْفَتِنْ أَنْ بِنَكَةِ عِبَادَتِ كِنْدِ
خدا را که رب من و رب شماست **قول هشتم** در آیه (۲۱) از باب (۱۴) از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است
(۲۱) **دِجِي بُوَش كُورِي مَتِي يَعْنِي زَبْرَا كِرِي بَرِي كِرِي زَمَنْتِ پَس دَر بِنِ قَوْلِ نَفِي الْوَهِيَّتِ زِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ شَدِهَ اسْت**
زیرا که خدا مثل ندارد فضلًا از اینکه بزرگتر از او پیدا بشود خود مسیحین قائل بمساواتند ما بین اقایم بلکه چنانچه در
دانشی پس عیسی در اینجا تصریح مینماید که پدر از من بزرگتر است نفی الوهیت از خود مینماید **قول نهم** در آیه (۲۴)
از باب (۱۴) از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام باین نحو مرقوم گردیده است (۲۴) **أَيْنَ هُوَ دَلَا حَبَّ لِي هِي مَتِي لِنَا**
وَآه هِي مَن دِي مَجِيْتُونِ لِي لَادِي لِي لَادِي بِي دِي شُو دِي بِي بَعْنِي (۲۴) وَآنَكِرَا حَبَّتِ بَكْنَدِ كَلَامِ مَرَا حَفْظَ عَمِي كِنْدِ
و کلامیکه پیشینها از من نیست بلکه از پدریست که مرا فرستاد انشائی در این قول نیز تصریح شده است بر سال مسیح
علیه السلام و اینکه کلامیکه از او پیشینها روحی است از جانب خدا **قول دهم** در باب (۲۳) از انجیل یوحنا قول مسیح علیه السلام
در خطاب بشاکر دان موافق ترجمه فارسیه است که از تصدیقات خود عطا میگردانند میباشند باین نحو فرموده است
(۹) **و هِي كِس دَا بَرِ زَمِينِ پَدِ رِخُودِ خُوانِدِ زَبْرَا پَدِ رِشَا بَكِي كِتِ كِه دَر آسْمَانِ اسْت (۱۰) وَ هَادِي خُوانِدِ مَشُودِ بَرِ هَادِي شَا**
بَكِي كِتِ بَعْنِي مَسِيحِ وَ دَر فَارِسِيَه مَطْبُوعِ مَشَا آيَه (۱۰) بَانِ نَحْوِ حَرَجِي شَدِهَ اسْت (۱۰) وَ نَرَبِي پِشَوَا ي مَسِيحِي شُودِي زَبْرَا
که پیشواي شما بکيست بَعْنِي مَسِيحِ پَس دَر اِنجِيلِ نَبِي مَسِيحِ تَصْرِيحِ فَرَمُودِ بَا بِنَكَةِ خُدا بَكِي كِتِ وَ مَن هَادِي وَ پِشَوَا ي شَمَا هَسْمِ
قول يازدهم در باب (۲۶) از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است (۲۶) **آنكاه عَيْسَى بَا اِبْتِشَانِ بَمُوضِعِي كِه**
مَسِيحِي مَجِي سِي مَانِي بُو دَر مَسِيحِي بِنَا كِرِي دَانِ خُودِ كَفْتِ دَر اِنجِيلِ بِنَشِينِدِ مَانِ رَفْتِهَ دَر اِنجِيلِ عَا كَم (۳۷) وَ پِطَرِ سِ وَ دُوسِرِ زَبْرَا
بَرِ ذَا شَهْ خَالِ كِ غَمِ وَ شَدْتِ وَ اَلْا وَ اَز دَر خُودِ (۳۸) پَس بَدِ اِبْتِشَانِ كَفْتِ نَفْسِ مَن اَز غَايِبِ اَلْمَشْرِفِ مَمُوتِ شَدِ دَر اِنجِيلِ مَانِدِهَ بَا
مَن مَبْدَا رِ بَا شَدِ (۳۹) پَس هَدَرِي پِشِ رَفْتِ بَرِ رُويِ دَر اِنجِيلِ دُورِ دَر عَا كَفْتِ اِي پَدِ مَن اَكْرِمَكِنْ بَا شَدِ بِنِ پِيَالِهَ اَز مَن بَكْنَدِ
لیکن نریخواهش من بلکه بازاده نور (۴۰) و نزد شاکر دان خود آمده ایشان را در خواب یافت و پطرس گفت ایاهو چين نمیتوانید

باقوال کتب معتبره

بیک ساعت با من بیدار باشید (۳۱) میدانید و دعا کنید تا در عرض از زمان پیش بختیید و در خواب است اگر چه در خواب
 (۳۲) و بار دیگر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این پیا له بدون نوشیدن از من بگذرد تا طهارت از من
 بشود (۳۳) نامه با او نشان زد در خواب یافت زیرا که چنان ایشان منگین شده بود (۳۴) چنانچه از او زیاد کرده رفته باز
 همان کلام دعا کرد تا شقی پس احوال و احوال مند و در این عبارات بوضع تمام ذال بر عبودیت و نفی الوهیت از سبب
 یا خدا زغم و شدت و لرزش مینماید و از شدت غم و از خدا مشون بموت میشود یا خدا میبرد نضرع و نذاری بنمایید و می
 کند باین شدت دعا میکند و نماز بنماید شبها از نده میدان در صورتیکه خودش خدا باشد این احوال و احوال و احوال چه
 دارد و اگر گویند از بابت رشا بود کوشم دلتان بیابان در شب کوی بود که او را شاد نماید و نشان کرد آن هر چه میفرمود
 باشد و دعا کند تا عیش نمینموند بلکه آنها میجوایند و او خلوت میرفت و دعا میکرد و استغاثه میفرمود بلکه اگر
 بنای شخص بر بی انصافی باشد میتواند بگوید که ایه (۳۹) دلالت دارد ظاهر بر اینکه عبی شک دارد در صورت خدا نشو
 بالله زیرا که بگوید ای پدر اگر ممکن نباشد این پیا له از من بگذرد بجلال صاحب بر وقت بری از خون و لرزش و انکسار
 ذلت میباشد و چون جناب دستان بعاله آمد و عجم شد از برای اینکه ظالمان با نجات بدهد بر بخت شدن خون کرم از خدا
 پس در این صورت خون و لرزش و دعا و میفرماید چه معنی دارد اگر ممکن نباشد این پیا له از من بگذرد و انخواست زیرا که
 بعاله بنیامد مگر از برای همین که مقلول و مصلوب شود این احوال منافات کلی دارد با این مقصود **قول در زبیر**
 و در باب (۴) از انجیل مثنی باین نحو فرموده است (۱) آنگاه عبی بدست و روح بیابان برده شد تا ابلهس و زاجر بنام
 (۲) و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید (۳) پس بجزر کند و زوا آمده گفت که پیش خالی بگو تا این
 سنگها مان شود (۴) در جواب گفت مکتوب است انسان نه محض بنان زبست میکند بلکه هر کجا که از خدا نخواستند که در ده
 آنگاه ابلهس از ابلهس مقدس برده و بر کمره هیکل قرار داده (۵) وی گفت که پیش خالی خود را براندا که مکتوب است فرستادن
 خود را در باره تو فرمان دهد تا تو با بدستهای خود بر کمره مبادا پاست بسنگ خورد (۶) عبی ویرا گفت باز مکتوب است خدا
 خدای خود را بجزر به مکن (۱) پس ابلهس و زاکوه بسیار بلندی برده و هر مالک جهان و جلالها را با او نشان داده (۲) گفت که
 افتاده مرا پرستش نمائی تا انا اینهمه را بنویسم پس اگر هیچ خدا بود چگونه شيطان جرات مینماید که ایوی خود را از سنگ
 بزیر اندازد و بمال دنیا او را فریب بدهد که مرا سجده کن که ملعون ترین بنده ایست از بندگان خدا چگونه جرات میکند که خدا
 بگوید یا مرا سجده کن تا پادشاهی و ملک و مملکت و مجد و دولت و پولت بدهم ای منصور راست گردید و بخدا ایوی را بجا آورد
قول صبر ک هر عادت شرعی عبی جاری شده بود زمانیکه تعبیر از نفس خود نماید طالبان این الامتنان تعبیر نمایند
 کما لا یخفی برناظر این انجیل را بچ مثلاً در آیه (۲۰) از باب (۱) و آیه (۶) از باب (۱) و آیه (۱۳) و (۲۷) از باب (۱) و آیه
 (۹) و (۱۲) و (۲۲) از باب (۱۲) و آیه (۱۱) از باب (۱۴) و آیه (۲۸) از باب (۱۹) و آیه (۱۴) و (۲۸) از باب (۲) و آیه
 (۲۷) از باب (۲۴) و آیه (۲۳) و (۲۵) و (۲۶) از باب (۲۴) از انجیل مثنی و هکذا در غیر از مواضع مذکوره از انجیل مرقوم
 سایر انجیل ظاهر و روشن است که پسرانسان نمیشود مگر انسان نه الله و ابن الله **قول چهارم** در باب (۱۳) از
 انجیل مثنی باین نحو مرقوم گردیده است (۵۳) و چون عبی این امثال را با تمام رسانید از آن موضع کوچ کرده (۵۴) بوطن
 خویش آمده ایشا را در کتبی ای ایشان تعلیم داد عبی که منجبت شده گفتند از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات میسرسانید (۵۵)
 آیا این پسر نثار و نمیشد و آیا مادرش مثنی بمری نیست و برادرانش بعبودیت و یوسف و شمعون و یهوذا (۵۶) و هر خواهرانش
 نزد ما نمیشدند پس این هر از کجا بهر رسانیده (۵۷) و درباره او لغزش خوردند لیکن عبی بدیشان گفت نبی بجز من نباشد
 مگر در وطن خویش آشنای از این هر قومیات معلوم میشود که پدر و مادر و چهار برادر و خواهر دارد لیکن عدد خواهرانش

مجموعه